

پژوهش در تاریخ، سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۱۴۰۰

مقاومت در برابر دولت جدید: کشاورزان و عشایر در ایران، 1921-41 م.

۱۳۲۰-۱۳۰۰ ش.^۱

استفانی کرونین^۲

ترجمه فرشید نوروزی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲

چکیده

این مقاله به بررسی واکنش‌های فقرای روستایی، هم روستاییان و هم عشایر کوچ‌نشین، به تحولات ایجاد شده در اطراف و اکناف ایران توسط رضا شاه با اتخاذ یک برنامه حکومتی استبدادی و نوسازی سریع می‌پردازد. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه برخلاف فرضیات متعارف روستایی که هم از سوی غرب و هم از سوی ناسیونالیسم ایرانی مطرح شده است، جوامع رعیت‌نشین و عشایر چادرنشین در واقع پاسخ‌های فعال گوناگونی به ابتکار عمل رژیم، هم به حساب خودشان و هم در ترکیب با سایر نیروهای اجتماعی، با هدف دفاع از خود و مقاومت در برابر تغییرات نامطلوب در روابط خود با مالکان و مقامات دولتی ایجاد کرده‌اند.

۱. مقدمه

رضا شاه در دو دههٔ بین ورود به قدرت در سال ۱۹۲۱ م. / ۱۳۰۰ ش. از طریق کودتا و استعفای خود در سال ۱۹۴۱ م. / ۱۳۲۰ ش. رهبری دوره‌ای از تحولات عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران را به عهده داشت که از نظر وسعت و سرعت بی‌سابقه بود. در سراسر کشور

^۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Cronin, Stephanie, 2005, "Resisting the New State: Peasants and Pastoralists in Iran, 1921-41", *The Journal of Peasant Studies*, 32: 1, 1-47.

^۲. استفانی کرونین محقق بنیاد میراث ایران، دانشگاه نورتهمپتون و همکار پژوهشی ارشد، دانشگاه لندن، SOAS است و می‌توانید از طریق scronin2002@aol.com با او تماس بگیرید. نویسنده از تام براس برای نظرات خود در مورد نسخهٔ قبلی این مقاله تشکر می‌کند.

^۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه پیام نور تهران، farshidnoroozi20@gmail.com

فقرای روستایی، هم روستاییان یکجانشین و هم عشایر دام‌دار کوچنده، در نتیجه سیاست‌های کلی توسعه که توسط دولت جدید خان‌ها اجرا می‌شد آسیب دیدند. مالکان هم به واسطه اتخاذ دیدگاه ایدئولوژیک از سوی دولت جدید، به‌ویژه نگرش آن نسبت به مالکیت خصوصی و نیز در نتیجه تلاش‌های نخبگان روستایی برای حمایت از مالکیت شخصی و مطلق خود بر منابعی که تا کنون به طور جمعی یا مشروط در دست داشتند، با آسیب مواجه شدند. با این حال، برخلاف فرضیات متعارف انفعال روستایی، که هم از سوی غرب و هم از سوی ناسیونالیسم ایرانی مطرح شد، جوامع روستایی و عشایری در واقع پاسخ‌های فعال گوناگونی به ابتکارهای رژیم، هم از جانب خود آنها و هم در ترکیب با سایر نیروهای اجتماعی، با هدف دفاع از خود و مقاومت در برابر تغییرات نامطلوب در روابط خود با مالکان و مقامات دولتی، ایجاد کردند. این پاسخ‌ها هم از نظر خصوصیات و هم از نظر مدت‌زمان متفاوت بودند. زارعان مستأجر کمیته‌ها را تشکیل دادند و برای بهبود شرایط قرارداد خود با مالکان، حداقل در یک مورد جنبشی را ایجاد کردند که بر تعدادی از روستاها تأثیر گذاشت و بیش از چند سال به طول انجامید. دهقانان و عشایر دادخواست‌هایی را به مجلس و شاه ارائه کردند که در آن مطالبات خود را مطرح و تقاضای جبران کردند، آنها شکایات خود را به مطبوعات بردند و گاهی اوقات موفق می‌شدند در دادگاه علیه مالکان خود اقدام کنند. در اواخر دهه ۱۹۲۰ م. زمانی که رژیم وارد مرحله رادیکال‌تر مرکز و غرب‌زدگی سریع شد، بخش‌هایی از قبایل کوچ‌رو، که هنوز مسلح و متحرک بودند و از حمایت روستاییان خشمگین نیز برخوردار بودند، قیام‌هایی را علیه مقامات جدید و اشراف خود آغاز کردند. در طول دهه ۱۹۳۰ م. با سنگین‌تر شدن وزن دولت جدید، کسانی که این گزینه در دسترس آنها بود، یک استراتژی اجتناب براساس یک سیستم تقریباً نهادینه‌شده رشوه‌خواری ایجاد کردند، در حالی که بیشتر بخش‌های فقیر، به‌ویژه فقرای چادرنشین، به واسطه شرایط بد اقتصادی این مناطق، به راهزنی و قاچاق به عنوان استراتژی‌های مقاومت و بقا متوسل شدند. به نظر می‌رسد فقرای روستایی در تنظیم این پاسخ‌ها هم تحت تأثیر تغییرات شرایط خودشان و تجربیاتشان به عنوان کارگران مهاجر قرار داشتند. آنها از ایده‌های جدیدی تأثیر پذیرفتند که توسط اعضای جوامعشان که به محیط شهری کشیده شده بودند و نیز عناصر مخالف از نخبگان حاکم بر آنها منتقل شده بود. به نظر می‌رسد که این فرایندها به‌ویژه در جنوب کشور توسعه یافته و تأثیر قابل توجهی در کنفدراسیون‌های قبیله‌ای جنوبی مانند بختیاری داشته

است، که این امر شاید به دلیل مشارکت گسترده این گروه‌ها به عنوان کارگر در صنعت نفت و اختلاط و انضمام گسترده خان‌های آنها با نخبگان سیاسی و اقتصادی بوده باشد.

۲. روش‌ها و مبانی نظری

تلاش‌ها برای به دست آوردن تجربه فقیران روستایی در ایران هم با دشواری‌های روش‌شناختی و هم با موانع نظری و عقیدتی همراه بوده است. اگرچه اخیراً ادعا شده که بازخوانی انتقادی متون سنتی ممکن است مطالبی را برای بازسازی تاریخ گروه‌های غیر نخبه در ایران و سایر نقاط خاورمیانه فراهم آورد، با این حال روشن است که پراکندگی منابع یک مشکل جدی است.^۱ تحقیقات آرشیوی در ایران، که خود یک پدیده جدید است، تاکنون نتوانسته است اسناد و مدارک قابل توجهی، که در آن فقرای روستایی مستقیماً تاریخ خود را ثبت و بیان کرده باشند، پیدا کند.^۲ مفروضات نظری و عقیدتی همچنین سبب ایجاد مانع و تحریف تحقیقات دربارهٔ پاسخ فقیران روستایی در ایران به «مدرنیزاسیون از بالا به پایین» شده که مشخصهٔ اوایل دورهٔ پهلوی است. تحقیقات و مطالعات غربی تا حد زیادی نسبت به شرایط فقرای روستایی در ایران بی‌علاقه بوده و این بی‌تفاوتی آنها با تمایلات نخبه‌گرایان ناسیونالیست در ایران تا سال ۱۹۷۹ م. / ۱۳۵۷ ش.^۳ تقویت شد. نخبگان پهلوی که اکثراً شهری بودند و پایگاه اقتصادی آنان تا زمان اصلاحات ارضی در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ م. / ۱۳۴۰ ش. مبتنی بر نظام ارباب غایب باقی مانده بود، مشتاق بودند که بر این مبنا، اگر در هیچ کس دیگری نیست، توصیف مارکس از

^۱ برای نمونه، بنگرید به [Najmabadi 1998].

^۲ برای بحث در مورد برخی از دشواری‌های پدید آمده، بنگرید:

Tapper [1997: 1–33].

^۳ تعداد کمی از آثار قدیمی‌تر به وضع کشاورزان توجه داشتند، از جمله کار بزرگ لمپتون [۱۹۵۳]، برخورد با حق مالکیت زمین در ایران و همچنین، کادی [۱۹۶۰]، اما این دو اساساً گرایش عمومی به شرح و توصیف کشاورزان به عنوان گروهی منفعل را به اشتراک گذاشتند. با این حال، انقلاب سال ۱۹۷۹ م. تغییری در چشم‌انداز ایجاد کرد، که تا حدودی به دلیل بحث‌های جدید ایجاد شده توسط خود انقلاب و تا حدودی نیز به دلیل بلوغ مطالعات ایران به عنوان یک رشته دانشگاهی و دور شدن آن از روایت‌های سنتی «شرق‌شناختی» بود. تلاش‌ها برای درک تأثیر اصلاحات ارضی در دههٔ ۱۹۶۰ م.، اگرچه آنها اغلب بر سیاست دولت متمرکز بودند، به‌ویژه در هدایت توجه به حومهٔ شهرها مهم بودند. ضمناً نگاه کنید به:

Hooglund [1982]; Najmabadi [1987]; Moghadam [1996]; Majd [2000]

همچنین تعداد کمی از مطالعات در تلاش برای بازگرداندن عاملیت تاریخی به فقرای روستایی بوده‌اند:

[Kazemi and Abrahamian, 1978; Reid, 1981; Bakhsh, 1985; Afary, 1996]

برای بحث در مورد تأثیر آن بر تاریخ‌نگاری انقلاب ۱۹۷۹ م. ایران، به Cronin [۱۹۹۸] مراجعه کنید.

دهقانان به عنوان گونی‌های سبب زمینی را بپذیرند.^۱ بنابراین، رویکرد تحقیقات و سیاست در کنار هم مانع از در نظر گرفتن هرگونه نقشِ فعالی برای دهقانان و عشایر در فرایندهای گستردهٔ تاریخی شد. فقیران روستایی عضو اصلی آن فرایندها بودند اما صرفاً به‌عنوان مفعول سیاست‌های مالی و نظامی دولت نمایانده شدند.

این دیدگاه مبتنی بر فرضیات خاص غالباً دارای یک عنصر اساطیری قوی بود که موجب پنهان شدن واقعیت‌های نزاع روستایی می‌شد. از جمله این فرضیات، مفاهیمی چون انفعال روستایی، تقدیرگرایی و تمکین است. در جوامع روستایی پیوندهای عمودی وابستگی و حمایت، به جای پیوندهای افقی همبستگی و جدایی‌ازلی و ابدی میان کشتکار ساکن و عشایر کوچ‌رو از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است. همچنین بی‌میلی عمومی برای ورود به واقعیت اجتماعی در پس شیوع مداوم پدیده‌هایی مانند راهزنی روستایی وجود داشته است. چنین فعالیت‌هایی در یک گفتمان «مدرنیته» گنجانده شده‌اند و زمانی که کاملاً قابل رؤیت هستند، همواره تنها به صورت امری مجرمانه و منسوخ به تصویر کشیده شده و در راستای گفتمان مدرن بسطِ نهادهای جدید دولتی، آمار و ارقام آن تقلیل داده می‌شد.

روایتی که در ادامه می‌آید، اگرچه مبتنی بر منابع پراکنده است، اما تلاش می‌کند تا نمودهای تأثیر تغییرات اوایل دورهٔ پهلوی بر اقلیت مختلف فقیران روستایی را با هم جمع کند. این مقاله به‌ویژه بر طیفی از پاسخ‌های عینی منشاء گرفته شده از روستاییان و عشایر نسبت به تغییرات این سال‌ها و تلاش‌های آنها برای دفاع از شرایط و پیشبرد منافع خودشان در برابر مالک و خان و دولت جدید متمرکز خواهد بود.

۱. بنگرید به: Marx [۱۹۷۳: ۲۳۹]; اگرچه مارکس به خودی خود وجود عاملیت روستایی را به رسمیت شناخت، اما آن را لزوماً در حوزه و هدف سیاسی خود محدود می‌دانست و نمی‌توانست چیزی غیر از محلی باشد. علاوه بر این، از آنجا که هدف سیاسی بسیاری از جنبش‌های روستایی ضدملوک الطوایفی و برای بازگرداندن مالکیت کوچک به یک شکل و یا به جای مالکیت جمعی بود، و از آنجا که آنها ضدسرمایه‌داری یا مخالف «مدرنیته» بودند، تمایل به بازگرداندن وضعیت پیشین را نشان دادند، مارکس و مارکسیست‌ها آنها را یک محافظه‌کار اصلی در نظر گرفتند، نه به دنبال دگرگون کردن روابط موجود مالکیت خصوصی و نه فراتر رفتن از آنها. با این حال، محافظه‌کاری در چنین مواردی نباید با انفعال تلفیق شود.

یکم

نارضایتی و ناآرامی روستایی به طور سنتی صرفاً از نظر شورش، معمولاً طولانی و در مقیاس گسترده دهقانان، مفهوم‌سازی می‌شود که به طور معمول با مبارزات خشونت‌آمیز علیه مالکان و کشتار عوامل آنها همراه است. در ایران، به استثنای استان‌های حاشیه دریای خزر، این بُعد پرشور اعتراض روستایی عمدتاً وجود ندارد.^۱ عدم وجود شورش‌های گسترده و خشن روستایی در ایران، در قرن بیستم و قبل از آن، این فرض را تقویت کرده است که روستاییان تمایل بیشتری به توسل به یک استراتژی استقامت منفعلانه، «یک تکنیک خاص تقدیرگرایی»،^۲ دارند. این استراتژی با فرار گاه‌به‌گاه به مناطق دورتر یا بعدها به سرزمین‌های دیگر تعدیل می‌شده است. گزینه فرار اما در اواخر دهه ۱۹۲۰ م. / دهه ۱۳۰۰ ش.، با اعمال سیاست کوچ اجباری کامل یا ناقص، از میان رفت.

به‌ویژه در دهه‌های میان دو جنگ جهانی به طور خاص، زمانی که تغییرات عمیق در مناطق روستایی ایران مؤثر بود، تحقیقات علمی تا حد زیادی به مناطق روستایی و جمعیت آن با چشم ناسیونالیسم شهری، به عنوان مناطقی وسیع با چشم‌اندازی بدوی و در رکود فرورفته، می‌نگریستند. حتی روایت‌هایی که نگاهی همدلانه به ناملايمات و محرومیت‌های زندگی دهقانان در این دوره داشتند، دهقانان را به عنوان افرادی منفعل، بی‌تفاوت و غیر سیاسی یا محافظه‌کار به تصویر کشیده‌اند. بدیهی است که مطالعه سطحی منابع موجود در ابتدا برداشت مرسوم از تسلیم، تحمل و تمکین نسبت به مقامات زمین‌دار و اداری در مناطق فقیر روستایی، و حتی شاید به خصوص در شرایط بدتر و نهایتاً فاجعه‌بار در بیشتر مناطق روستایی، را تقویت می‌کند. به عنوان مثال، در سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۷ ش.، سرکنسول انگلیس در مشهد از بندگی و خدمتگزاری دهقانان مناطق حومه شهر ابراز تأسف کرد و درباره ژاندارم‌های محلی، که «به شکار» مردم روستا می‌پرداختند، اظهار نظر کرد که تبعیت از آنها «حیرت‌انگیز بود و... شاید مایوس‌کننده‌ترین ویژگی اوضاع باشد، زیرا تا زمانی که این کشاورز مظلوم ایرانی یاد نگیرد برای حقوق خود ایستادگی کند، به نظر می‌رسد که هیچ چیزی برای کنترل نادرستی و یا حرص و

^۱. برای بحث در مورد دلایل این عدم حضور بنگرید به:

Kazemi and Abrahamian [1978]. Hooglund [1982].

یک مطالعه بسیار همدلانه از تأثیر اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ بر کشاورزان، که همچنین بر وابستگی کلی و بی‌قدرتی دهقانان ایرانی در سیستم غالب تصدی زمین تأکید کرده است.

^۲. Lambton [1953: 392].

آز مقامات رسمی وجود ندارد»^۱. در سال ۱۹۳۳ م. / ۱۳۱۲ ش.، کنسول انگلیس در شیراز شرایط رو به وخامت مناطق روستایی را در فارس تحت فشار سیاست‌های اقتصادی رژیم و رکود بین‌المللی توصیف کرد. وی، با مشاهده اینکه وضعیت دهقان اکنون حتی از گذشته نه چندان دور بدتر شده است، اظهار داشت که فقیران، با گذشت سال، بیشتر و بیشتر ژنده‌پوش می‌شوند ... بی‌شک بیچارگی و رنج زیادی وجود داشت که به نظر می‌رسد همه اینها با صبر و تحمل تعجب‌آوری تحمل می‌شد.^۲

با این حال، تحقیقات اخیر هم این فرض تاریخی کلی انفعال کشاورزان در ایران و هم این تصور که مقاومت روستایی تنها، یا مهم‌تر از همه، به صورت شورش مداوم و خشن خود را نشان می‌داده را به چالش کشیده است.^۳ فرهاد کاظمی و پرواند آبراهامیان، در تلاش اولیه برای توضیح فقدان شورش عمومی دهقانان در ایران، تأکید کردند که چنین غیبتی نباید به معنای پذیرش نظم مستقر تلقی گردد. برعکس، آنها توجه خود را به شواهدی از نفرت شدید نسبت به اربابان، که دهقانان تنها به طور خصوصی و غیرمستقیم جرئت ابراز آن را داشتند، جلب کردند. آنها بیان نمودند که شیوع شورش‌های روستا و اعتراضات محلی با استفاده از «سلاح‌های طبقه ضعیف روستایی»، از جمله پنهان کردن محصول، گریز از مالیات، جلوگیری از اجاره، حمایت از سازمان‌های غیر قانونی و حتی بست نشینی در مساجد شهر^۴ صورت می‌گرفته است. ژانت آفاری، در مطالعه اخیر خود از دوره مشروطه، ابعاد روستایی قابل توجهی را در فعالیت‌های رادیکال این دوره آشکار نمود. این اعتراضات شامل اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها،

¹. Biscoe to Parr, Meshed, 23 May 1928, FO371/13064/E3551/1209/34.

². Hoare to Simon, 3 February 1933, FO371/16953/E1101/1101/34.

³. این تغییر در چشم‌انداز مدیون کار Scott [۱۹۷۶؛ ۱۹۸۵] است. برای کاربرد این رویکرد در ایران، به‌ویژه، صفی‌زاده [۱۹۹۱: ۳۱۲ - ۲۶] را ملاحظه نمایید. اعتبار چارچوب Scott بحث‌های زیادی را برانگیخته است. دو اعتراض به روند شناسایی «اشکال روزمره مقاومت»، که در هر اتصال در تمام زمینه‌های کشاورزی رخ می‌دهد، ممکن است ذکر شود. نخست، Dipankar Gupta [۲۰۰۱] استدلال کرده است که در واقع مقاومت «از پایین» رخ نمی‌دهد بلکه از سوی کشاورزان ثروتمندتر برای توجیه ظلم و ستم به کارگران کشاورزی خود استفاده می‌شود، و دوم، جایی که رخ می‌دهد، هیچ تمایزی بین کشاورزان ثروتمند مقاوم در برابر مالیات و کشاورزان فقیر مقاوم در برابر کاهش دست‌مزد ایجاد نمی‌شود [Brass, 2000]. به‌طور کلی، نظریه مقاومت قادر به تمایز بین جنبش‌های روستایی که رو به عقب و گاهی ارتجاعی هستند، مانند Vendee در سال ۱۷۹۰ فرانسه و Cristeros در دهه ۱۹۲۰ مکزیک، و آنهایی که رو به جلو و از نظر سیاسی مترقی هستند، نیست.

⁴. Kazemi and Abrahamian [1978].

عرایض و نامه‌هایی از طرف دهقانان به روزنامه‌ها و نمایندگان مجلس، تشکیل انجمن روستایی، و شورش‌های واقعی در مناطق پررونق گیلان و آذربایجان بود.^۱ محمد قلی مجد، در روایت اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۱۹۶۰ م. / ۱۳۴۰ ش.، سطوح فوق‌العاده‌ای از خشونت ضد مالک و تصرف و اشغال املاک صاحبان زمین توسط دهقانان را به ثبت رسانده است. احمد اشرف و شاول بخاش هر دو در مورد مبارزات پیرامون زمین در سال‌های آغازین پس از انقلاب ۱۹۷۹ م. / ۱۳۵۷ ش. بحث کرده‌اند.^۲

با این حال، رویکرد و توجه پژوهشگران در اوایل ایران پهلوی همچنان بر سیاست دولت متمرکز بوده و تحقیقات بسیار کمی در مورد تأثیر واقعی تغییرات قانونی، سیاسی و اقتصادی آن دوره بر جمعیت روستایی به طور کلی انجام شده است.^۳ برای مثال، هیچ مطالعه‌ای در مورد تأثیر قانون زمین در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. بر روستاییان انجام نشده است. ما نمی‌دانیم دهقانان تا چه اندازه سعی در ثبت شکایات مالکیت‌های کوچک داشته‌اند، زیرا هیچ‌گونه بررسی در خصوص ثبت زمین یا بایگانی‌های دادگاه انجام نشده است. اگرچه ما شواهد قطعی کافی داریم که نشان می‌دهد دهقانان گه‌گاه موفق می‌شدند اختلافات خود با صاحبان املاک را در دادگاه‌های جدید مطرح نمایند، اما ما اطلاعات نظام‌مند و منسجمی از مراحل قانونی که در آن به اختلافات ارباب و رعیت رسیدگی می‌شد، نداریم. با این حال، علی‌رغم وضعیت هنوز ابتدایی تحقیقات، همچنان واضح است که همان‌طور که آفاری و مجد، در رابطه با تحولات انقلاب مشروطه و «سفید» مشاهده کرده‌اند، تغییرات سریع اوایل دوره پهلوی باعث شد تا واکنش‌های فعالی از خود فقرای روستایی، هم روستایی ساکن و هم عشایر چادرنشین، ایجاد شود. شواهد قابل توجهی وجود دارد که هم روستایی ساکن و هم عشایر چادرنشین به شدت اهمیت تغییرات در شرایط خود را درک کرده و تلاش کرده‌اند تا برای دفاع از خود و اصلاح شرایط رابطه‌شان با مالک و دولت مداخله کنند. آنها از ارتقاء حقوق مالکیت خصوصی ناراضی بودند و حتی گاهی اساساً قدرت مالک را رد می‌کردند.

^۱. Afary [1996: 145–76].

^۲. Majd [2000:186–7], Ashraf [1991: 277–311], and Bakhsh [1985: Ch. 8].

^۳. برای برخی تلاش‌ها به منظور دور کردن تمرکز از حکومت، به Cronin [۲۰۰۳] مراجعه کنید.

۳. ساختار کشاورزی

دوران پهلوی اول دوران تغییر و تحول عمیق در نواحی روستایی ایران بود. در طول این سال‌ها، با وجود رشد کلی جمعیت و مهاجرت به بخش‌های شهری و صنعتی، اکثریت مردم ایران همچنان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند. جمعیت روستایی از یک طبقه سرآمد از خان‌ها و ملاکان و انبوهی از عشایر چوپان سازمان‌یافته قبیله‌ای، کشتکاران نیمه‌ساکن و -بزرگ‌ترین گروه- کشاورزان مستقر، چه قبیله‌ای و چه غیرقبیله‌ای، تشکیل می‌شدند.^۱ زمین‌داران در هر مقیاسی تقریباً همیشه غایب و در شهر بودند و حتی خان‌ها نیز روزبه‌روز از رعیت گله‌دار خود جدا می‌شدند و به طبقه نخبگان شهری می‌پیوستند. کشاورزان ساکن به طور خاص به صورت داخلی طبقه‌بندی می‌شدند و از تعداد کمی از دهقانان مالک، زارعان مستأجر، که دارای یک حق عرفی (نسق) برای کشت یک قطعه زمین کشاورزی بودند و تعداد رو به افزایشی از کارگران بدون زمین، که چنین حقی نداشتند، تشکیل می‌شدند. تمایز بین کسانی که نسق داشتند و کسانی که این حق را نداشتند حاد بود.^۲ در مقابل طبقه‌گرایی رو به رشد، مکانیزم‌هایی وجود داشت که تمایل به ترویج همبستگی داشتند مانند بنه، که یک کار گروهی روستایی برای انجام وظایف کشاورزی سازمان‌دهی شده بود.^۳ بعضی اوقات روابط قبیله‌ای در میان دهقانان مستقر نیز پابرجا بود. جمعیت روستایی از نظر اقتصادی و اجتماعی به طرز چشمگیری با شرایط مختلفی روبه‌رو بود، از نفوذ فزاینده روابط سرمایه‌داری گرفته تا تداوم یورش و قاچاق برده در مناطق حاشیه خلیج فارس.^۴

اگرچه نخبگان ملی‌گرا، که تقریباً یک پدیده منحصر به فرد شهری بودند، علاقه چندانی به توسعه کشاورزی یا نیازهای روستایی نداشتند، اما با این حال جمعیت روستایی عمیقاً تحت تأثیر تغییرات حقوقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن دوره قرار گرفت. قانون مربوط به مالکیت زمین، دگرگون‌کننده زمینه‌ای بود که در آن مالکان و دهقانان و خان‌ها و عشایر روابط

^۱. بهترین توصیف جامعه کشاورزی در قرن بیستم ایران را می‌توان در Hooglund [۱۹۸۲] یافت.

^۲. Hooglund [1982: 22-8].

^۳. برای بنه بنگرید به:

Hooglund [1982: 23-8].

Afary [۱۹۹۶: ۱۵۰] نیز توجه خود را به سنت جمعی قوی، که توسط بنه ارائه شد، معطوف کرده است.

^۴. برای تداوم حمل برده حتی در دهه ۱۹۲۰م. به شکل‌های برده‌فراری، که در ابتدا در قلمرو ایران دستگیر و از طریق خلیج حمل می‌شدند، به AFO ۲۴ / ۱۳۸۷ نگاه کنید.

خود را تنظیم می‌کردند. این تغییرات قانونی، همراه با سیاست‌های اقتصادی اتخاذ شده توسط رژیم، به‌ویژه تصمیم برای افزایش منابع داخلی برای توسعه از طریق مالیات‌های غیر مستقیم، یعنی انحصار چای و شکر، استانداردهای زندگی را پایین آورده و منجر به فقر گسترده شد. برنامه مدرن‌سازی سریع دولت، که شامل اقداماتی مانند سربازگیری بود، نه تنها بر اقتصاد عشایری روستاییان مستقر و عشایر ساکن شده تأثیر مخرب شدیدی داشت، بلکه روابط فقیر روستایی با شهرنشینان و مقامات ایران را بسیار پیچیده و به‌طور وسیعی بسیار ناگوار کرد.^۱

رژیم جدید رضا شاه، مطابق با رویکرد مدرنیستی گسترده خود، سیاست‌های اقتصادی کنترل‌گرایانه را اتخاذ کرد و تلاش‌های خود را بر توسعه صنعت مدرن و ساخت سیستم‌های سراسری ارتباطات، جاده‌ها، بنادر و پروژه پُرمطراق راه‌آهن ایران متمرکز کرد. نگرانی‌های آن در مورد مناطق روستایی بیشتر بر ایجاد امنیت و ایجاد مطابقت سیاسی متمرکز بود. طبقات صاحب زمین از قرن قبل به‌طور فزاینده‌ای درگیر ضرورت روشن شدن و تحکیم حقوق خود در مورد اموال، به‌ویژه املاک خود، شده بودند. در دهه‌های ۱۹۲۰/۱۳۰۰ ش. و ۱۹۳۰ م. ۱۳۱۰ ش. این طبقه ممتاز زمین‌دار توسط گروه‌ها و افراد مرتبط با رژیم جدید از جمله رده‌های بالای افسران ارتش و شخص رضاشاه، که به سرعت قدرت سیاسی جدید خود را به ثروت زمینی تبدیل کردند، تقویت شدند. این گروه‌ها با هم مبادرت به تحکیم فرایند و تقویت نظام ارباب رعیتی در سراسر ایران کردند. رضاشاه، که شخصاً به بزرگ‌ترین مالک در کشور تبدیل شده بود، رژیمی را بنا نهاد که به شدت طرفدار مالکان بود و مجلس تحت سلطه مالکان قانونی را تصویب کرد که حقوق آن‌ها را تحکیم می‌کرد.

از قرن نوزدهم، گرایش کلی به سمت رسمیت بخشیدن به مالکیت خصوصی مطلق در زمین پدید آمد، گرایشی که با تجاری‌سازی بی‌امان زمین همراه بود.^۲ این تحولات ناشی از افزایش مشارکت ایران در اقتصاد بین‌المللی و در نتیجه تغییر جهت به سمت محصولات تجاری و افزایش سودآوری کشاورزی بود. قانون اساسی سال ۱۹۰۶ م. ۱۲۸۵ ش. صراحتاً مصونیت مالکیت خصوصی را به رسمیت شناخت و پس از ۱۹۲۱ م. ۱۳۰۰ ش. دولت جدید پهلوی قانونی را تصویب کرد که این روندها را تعمیق بخشید و تقویت کرد. در آغاز سال

^۱. برای توصیف بارهای جدید قرار داده شده بر کشاورزان با ورود دولت مدرن، برای مثال بنگرید به،

Biscoe to Parr, Meshed, 23 May 1928, FO371/13064/E3551/1209/34.

^۲. Moghadam [1996: 44].

۱۹۲۲ م. / ۱۳۰۱ ش. و سپس در طی سال‌های ۱۹۲۸ - ۳۲ م. / ۱۳۰۷ - ۱۳۱۱ ش. مجلس قوانینی را تصویب کرد که ثبت قانونی مالکیت و صدور سند مالکیت را فراهم می‌کرد، در حالی که قانون مدنی جدید نیز مفاهیم و اصول متعارف مالکیت مطلق زمین را تقویت کرد. نظام ارباب رعیتی نیز براساس قوانین دیگری در این سال‌ها رونق گرفت. پس از ۱۹۲۴ م. / ۱۳۰۳ ش.، مالکان ثروتمندتر توانستند از فروش زمین‌های دولتی سود ببرند و با لغو مالیات بر زمین در سال ۱۹۳۴ م. / ۱۳۱۳ ش. و جایگزینی آن با مالیات بر محصولات زمین، بار مالیاتی را از مالک زمین به کشاورز انتقال دهند.^۱

هم‌زمان با شکست کلی دولت ایران در نوسازی در قرن نوزدهم، با وجود مثال امپراتوری عثمانی که در سال ۱۸۵۸ م. / ۱۲۳۷ ش. قانون جامع زمین را تصویب کرده بود، دولت ایران هیچ قانونی را برای رسیدگی به هرج و مرج موجود در مالکیت زمین تنظیم نکرد.^۲ تا اوایل قرن بیستم، حقوق مالکیت در ایران اغلب مشروط، مبهم، پیچیده و مورد مناقشه باقی ماند.^۳ ایجاد و اجرای مفاهیم حقوقی جدید حاکم بر مالکیت خصوصی موضوع ساده‌ای نبود و به نظر می‌رسد که به دلیل تلاش‌های رژیم برای روشن کردن حقوق مالکیت از طریق قانون‌گذاری است که بسیاری از اختلافات بر سر مالکیت زمین به اوج رسید. خصوصیات و میزان این اختلافات بین خود شاه و اعضای طبقه مرفه زمین‌دار اخیراً مورد توجه قرار گرفته است،^۴ اما تبعات قانون‌گذاری در ایجاد و تشدید درگیری بین کشاورزان و مالکان و بین خان‌ها و عشایر کمتر شناخته شده است. نمونه‌ای از رقابت‌های پیچیده‌ای که در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. به وجود آمد و به موجب قوانین ثبت ایجاد شد، در مورد خان‌های بختیاری است. در عین حال، هنگامی که آن‌ها با تضاد شدیدی با مستأجران زمینشان بر سر مالکیت زمین مواجه شدند، خان‌ها در نتیجه تلاش‌های خود برای اثبات مالکیت شخصی‌شان بر اراضی مرتعی، دو درگیری طولانی‌مدت دیگر را آغاز کردند. یک مبارزه با پیروان قبیله خود بود که مدعی مالکیت جمعی بودند؛ دیگری با شاه بود که با موفقیت بر مالکیت دولتی بر مراتع قبیله‌ای پافشاری می‌کرد.^۵

^۱. Lambton [1953: 184] and Abrahamian [1982: 149].

^۲. برای روابط بین دولت عثمانی و کشاورزان، نگاه کنید به مجموعه ویرایش شده توسط:

Berktaş and Faroqi [1991]

^۳. برای بحث کامل در مورد پیچیدگی‌های تصرف زمین در ایران بنگرید به:

Lambton [1953].

^۴. Majd [2000].

^۵. Cronin [2004].

۴. جنگ بر سر حقوق مالکیت

یکی از مسائل مهم و مؤثر در فعالیت روستایی، در همه شرایط تاریخی، دهقانان متمایل به در اختیار داشتن زمین بود. از آن جا که سال‌های آغازین پهلوی در ایران دوره‌ای بود که در آن نگرش نسبت به مالکیت خصوصی و الگوهای واقعی مالکیت زمین تغییر می‌کرد، طبیعتاً مسائلی در مورد نگرش کشاورزان نسبت به قانون‌گذاری زمین مطرح می‌شد. در واقع، بهترین نمونه مستند که از فعالیت دهقانان در این دوره باقی مانده است، جزئیات ردّ ادعاهای مالکیت زمین‌داران را شرح می‌دهد. نه تنها دهقانان ساکن، بلکه عشایر چادرنشین نیز ادعای خان‌هایشان در مورد مالکیت مطلق و شخصی‌شان بر مراتع قبیله‌ای را آشکارا و گاه با خشونت رد کردند. در حقیقت کلّ دوره رضاشاه را می‌توان به عنوان مبارزاتی بر سر زمین، گاه پنهانی و زیرزمینی، گاهی آشکارا در نظر گرفت؛ مبارزاتی که بسیاری از عناصر متفاوت و متضاد، گاه به تنهایی و گاه در اتحادی پریشان وارد آن می‌شدند. این درگیری‌ها در میان نخبگان، به‌ویژه بین شاه و دیگر مالکان و همچنین بین نخبگان و گروه‌های مختلف روستایی از جمله روستاییان و عشایر کوچ‌نشین، با استفاده از روش‌های قانونی و غیرقانونی گسترده، صورت گرفت: دادگاه‌ها، دادخواست‌ها، نافرمانی جمعی، خشونت خودسرانه دولت و مالک و مقاومت دهقانان، و قیام مسلحانه عشایر.

با این حال، اعتراضات روستایی در اوایل دوره پهلوی تنها بر کنترل و مالکیت زمین متمرکز نبود. همچنین شواهدی مبنی بر مقاومت در برابر رشد فزاینده تحمیلات مالی، نظامی و فرهنگی دولت جدید از سوی کشاورزان و نیمه‌اسکان‌یافتگان و در شکل شناخته‌شده تر شورش مسلحانه عشایری وجود دارد. قانون ثبت زمین تهدیدی برای روستاییان و عشایر بود. به‌همین ترتیب، سیاست‌های جدید سربازگیری، خلع سلاح، و ایجاد انحصارات دولتی بر محصولات نقدی مانند تریاک و تنباکو باعث ایجاد خصومت شدید میان کشاورزان و عشایر به طور یکسان با دولت شد که گاهی به طور جداگانه انجام می‌شد و گاهی اوقات نیز در راستای کنوانسیون‌های مربوط به مبارزه اساسی آنها، با همکاری انجام می‌شد. علاوه بر این، اگرچه ممکن است نفرت روستاییان از مالکانشان عنصری اساسی در نظر گرفته شود، اما به نظر می‌رسد که تغییرات این دوره منجر به رشد شتابان آگاهی طبقاتی میان عشایر قبیله‌ای شده بود. چنانکه پیوستگی قبیله‌ای در مواجهه با ادعای قدرت حکومت جدید از هم پاشید، پیوندهای عمودی پشتیبانی، که خان و عشایر را به هم پیوند می‌داد، نیز به احساس

سرخوردگی و خیانت به بخشی از جامعهٔ عشایری و گاهی به احساس تنفر طبقاتی واقعی نسبت به خان‌ها منجر شد. سرانجام، با بدتر شدن اوضاع در حومهٔ شهر، حاشیه‌ای‌ترین و محروم‌ترین افراد فقیر روستایی اقدام جمعی را رها کردند و به طور روزافزونی، به عنوان راهبردی اجتناب و مقاومت، در مقیاس کوچک به راهزنی متوسل شدند.

۵. زمین‌داران، مستأجران زمین و عشایر

اگرچه ایده‌های اصلاحات ارضی در طول دورهٔ مشروطه جریان داشت، اما چنین مفاهیمی توسط رژیم بعد از ۱۹۲۱ م. / ۱۳۰۱ ش. رد شد.^۱ در واقع، ایران اوایل پهلوی، عکس یک اصلاحات ارضی، شاهد شتاب در تمرکز مالکیت و کمتر و کمتر شدن دست‌ها شد. قانون ثبت زمین باب هم‌نواپی تصاحب زمین توسط نخبگان به طور کلی و از همه جالب‌تر توسط خود شاه را گشود. شاه کسی بود که منابع کافی سیاسی و نظامی را در اختیار داشت تا خود را به بزرگ‌ترین مالک زمین در کشور تبدیل کند. اگرچه جنون شخصی شاه برای کسب زمین اغلب به ضرر خاندان‌های ممتاز شخصی منجر می‌شد، اما رژیم او به وضوح یک رژیم صاحب‌زمین بود و هر دو طبقهٔ ارباب و زمین‌دار به طور کلی در این سال‌ها موقعیت خود را تقویت کردند و بر پایه‌های مستحکم قانونی قرار دادند.

به طور کلی، تغییراتی که باعث بهبود وضع مالکان شد، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به زیان دهقانان و عشایر بود و ادعای آنها دربارهٔ حقوق جدیدشان تأثیر عمیقی بر روابط دهقانان با روستاییان و خان‌ها با پیروان کوچ‌نشین آنها داشت. با اینکه این قانون ظاهراً تنها برای تأیید و قانونی کردن ترتیبات موجود ظاهر شد، اما در واقع این قانون به مالکان اجازه می‌داد که مالکیت مطلق و آشکار را برقرار سازند، در حالی که قبلاً مالکیت آنها مبهم، مشروط و از لحاظ نظری موقتی بود و مالکیت آنها مورد تردید بود یا حتی وجود نداشت. ثروتمندان و متنفذان، حتی در جایی که دهقانان ادعا می‌کردند که به زمین مورد نظر استحقاق دارند، در ثبت زمین

¹. Hooglund [1982: 36-41].

دورهٔ مشروطیت در سال ۱۹۰۶ م. با کمک مالی مظفردین‌شاه از قانون اساسی و تأسیس حکومت نمایندگان از طریق مجلس ملی آغاز شد. این دوره در سال ۱۹۱۱ م. با بسته شدن مجلس ملی به دنبال تهدید حملهٔ روسیه به پایان رسید. این دوره شاهد انتشار گسترده و پررونق ایده‌های لیبرال، دموکراتیک و سوسیالیستی، پیوستن آنها به بسترهای احزاب سیاسی مانند حزب دموکرات و حزب میانه‌رو و انعکاس آنها تا حدی در برنامه‌های دولتی بود.

به نام خود و در تبدیل مالکیت با توسل به زور، به عنوان یک استحقاق مطلق،^۱ موفق بودند. فقرای روستایی، چه زمین‌داران مستقر، نیمه‌کوچ‌نشین یا عشایر، هرگونه حقوق عرفی متصرفی که تصور می‌کردند در رابطه با سرزمینی که بر روی آن کار می‌کردند را از دست دادند. همچنین به نظر می‌رسد که کشاورزان حقوق سنتی و عرفی گسترده‌تری را از دست داده‌اند، برای مثال در مورد نداشتن تعهد به مالک در مواقع بلایای طبیعی.

تحکیم و تقویت نظام ارباب‌رعیتی در زمان سلطنت رضاشاه بدون مشکل هم نبوده است؛ در این سال‌ها نمونه‌هایی از مقاومت پراکنده اما دلسردکننده از جانب فقرای روستایی ساکن و عشایر انجام شد. البته شواهد مربوط به فعالیت دهقانان پراکنده و از لحاظ منطقه‌ای، نابرابر است. داده‌های موجود تا حد زیادی از بایگانی دیپلماتیک انگلیس گرفته شده است و منافع انگلیس در جنوب ایران را بازتاب می‌دهد.^۲ با این حال، به احتمال زیاد، نه کمی شواهد و نه تمرکز منطقه‌ای آن تصویر واقعی فعالیت روستایی را نشان نمی‌دهد، بلکه نشانگر ویژگی خاص منابع موجود است. اکنون در گزارشی از کنسول انگلیس و گزارش مختصر فارسی رد پای از جنبشی به وسعت و تداومی که در میان بختیاری‌های مستقر در چهارمحال رخ داد، یافت شده که نشان می‌دهد عدم وجود منابع لزوماً نشان‌دهنده عدم وجود جنبش نیست.^۳ با این حال،

^۱ برای شواهدی در این مورد، به [Lambton 1953: 189] مراجعه کنید.

^۲ چنین مطالبی به طور طبیعی منعکس‌کننده دستور کار در حال تحول تشکیلات دیپلماتیک و تجاری بریتانیا در ایران است و باید در این زمینه مورد ارزیابی قرار گیرد. به طور خاص، تمایل رو به رشد بریتانیا برای نقض تعهدات طولانی‌مدت خود به مقامات قبیله‌ای سنتی در جنوب ایران به نفع رابطه نزدیک‌تر و هماهنگ‌تر با رژیم جدید رضاشاه را نشان می‌دهد. این تمایل مقامات بریتانیا را بر آن داشت تا به طور فزاینده‌ای بر ماهیت زیان‌آور و منسوخ حکومت خان‌ها تأکید کنند و هر گونه تلاش روستاییان و عشایر برای رهایی از خان‌های خود را برجسته نمایند. انگلیسی‌ها، با قرار دادن خود به عنوان حامیان فقرای روستایی مظلوم در برابر خان‌های مرتجع و استثمارگر، در واقع قادر به پیشبرد منافع خود بودند. بُعد دیگری از تعصب سیاسی و ایدئولوژیک بالقوه، که باید در هنگام ارزیابی اسناد دیپلماتیک و کنسولی در نظر گرفته شود، وسواس بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۲۰م. نسبت به تهدید فرضی بولشویسم است. این تهدید هم از نظر حمله نظامی واقعی اتحاد جماهیر شوروی و هم مهم‌تر از آن از نظر قدرت تبلیغات کمونیستی برای تحریک عناصر فرعی به شورش خشونت‌آمیز در جهت پیشبرد اهداف اتحاد جماهیر شوروی درک می‌شد. اگرچه تا حدی شکل جدیدی از رقابت قدیمی انگلیس-روسیه در ایران ادامه دارد، ترس جدید از بولشویسم نیز نشان‌دهنده درک بریتانیا از وسعت و عمق سختی و استثمار است که توسط مستمندان ایرانی متحمل شده و نیاز به ارائه برخی اقدامات بازدارنده برای نفوذ بلشویک است.

^۳ گزارش وضعیت در بختیاری:

براساس چنین شواهد پراکنده‌ای، که تا به امروز یافت شده، بازسازی گزارشی از یک جنبش مقاومت روستایی با اهمیت محلی قابل توجه، که توانست خود را در طول یک دوره چندساله حفظ کند، امکان‌پذیر است. منطقی است که فرض کنیم عکس‌العمل دهقانان بختیاری منحصر به فرد نبوده است. اگرچه حرکت آنها تنها حرکت مستند و پایداری است که تاکنون در معرض دید قرار گرفته، اما در یک مورد مشابه، که تقریباً در همان زمان در جنوب استان کرمان رخ داد، ممکن است ردپایی از آن را بتوان در دفتر خاطرات کنسول انگلیس یافت.^۱

دوم

تنها حرکت کشاورزی پایدار دوره رضاشاه، که تصویری از جزئیات آن در دست است، حرکتی است که در اواسط دهه ۱۹۲۰ م. در میان روستاییان ساکن چهارمحال، منطقه غنی کشاورزی در حاشیه چراگاه‌های تابستانی بختیاری، به وجود آمد.^۲ دهقانان خود اصلیت بختیاری داشتند و مالکان آنها خان‌های بزرگ اتحادیه بختیاری بودند. فرایند اسکان از اواسط دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. در میان عشایر کوچ‌نشین سراسر ایران از جمله بختیاری در جریان بود و این قبایل اخیراً ساکن شده، اگرچه شیوه زندگی کوچ‌نشینی‌شان را رها کرده بودند، اما هنوز شبکه‌های قبیله‌ای خود را حفظ کرده بودند. به نظر می‌رسد که چنین اقامتگاه‌های قبیله‌ای دارای همبستگی بهتری نسبت به جوامع روستایی غیر قبیله‌ای بوده‌اند و این امر ممکن است سطح بالاتری از فعالیت مشترک را تسهیل کرده باشد. در حقیقت، بیشتر مثال‌های موجود از مقاومت کشاورزان در این دوره، از جمله خمسه اسکان یافته در سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش. و نیمه‌ساکن شده سُرخ‌ی بین سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۵-۱۳۰۸ ش. و نیز بختیاری، از چنین جوامعی از کشاورزان با نظام قبیله‌ای ناشی شده‌اند. شاید بتوان گفت که چنین جوامع قبایلی، که تازه استقرار یافته بودند، به سنت‌های جمعی قدیمی‌تر، که معمول شیوه زندگی

^۱. دفتر خاطرات کرمان:

No.27, 16–30 September 1924, FO371/10156/E10384/6329/34.

^۲. بختیاری‌ها در یک منطقه کوهستانی در جنوب غربی ایران زندگی می‌کنند. مراتع زمستانی آنها در شمال خاوری خوزستان، مراتع تابستانی آنها در فلات مرکزی ایران در دامنه کوه‌های زاگرس قرار دارد که با مهاجرت بهاره و پاییزه خود از آن عبور می‌کنند. چهارمحال در مرز شرقی بختیاری قرار داشت و شامل منطقه‌ای بود که توسط ارتفاعات پایین‌تر شکسته شده و هم چراگاه‌های تابستانی و هم زیستگاه یک جمعیت روستایی یکجانشین بود.

کوچ‌نشینی بود، وفادار ماندند و خاطره‌ای آرمانی از آداب و رسوم دموکراتیک‌تر قبیله‌ای را همراه خود به محل سکونتشان آوردند. آنها شاید کمتر به روابط میان ارباب و دهقان، که معمولاً از روابط میان خان و چادرنشین خشن‌تر و دورتر بود، عادت داشتند و کمتر ادعای مالکیت خصوصی نسبت به مالکیت مشاع را تحمل می‌کردند. در واقع به نظر می‌رسد که قدرت پیوندهای افقی موجود و همبستگی اجتماعی، که در شرایط در حال تغییر باقی مانده بود، موجب فعالیت جمعی و آگاهی ضد مالک شد. حتی به نظر می‌رسد که آن آگاهی و فعالیت جمعی، با افزایش فاصله‌گیری اجتماعی و اقتصادی میان آنها و خان-مالکشان، افزایش یافت.

۶. جنبش چهارمحال

نارضایتی عمومی و اقدام ضد مالک در میان دهقانان بختیاری در یک یا دو روستای چهارمحال در سال ۱۹۲۴ م. / ۱۳۰۴ ش. آغاز شد. در سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۸ ش. هنگامی که روستاییان، در شمار زیادی از روستاهای خان‌ها، اقتدار خان‌ها را نپذیرفتند و ادعا کردند که زمین و آب متعلق به خداوند است و محصول زمین متعلق به کسانی است که بر روی زمین کار می‌کنند، یعنی خودشان، شورش آشکار شد. آنها از پرداخت هر چیزی به خان‌ها یا دادن سهم محصولات به آنها، که معمولاً به ایشان تعلق می‌گرفت، خودداری کردند.^۱ با گسترش اقدامات، هیئتی از دهقانان تشکیل شد که حرکت را رهبری می‌کرد. این کمیته برنامه‌ای با رویکردی نسبتاً تند تنظیم کرد^۲ و از این نقطه، دهقانان شروع به نشان دادن رفتار خصمانه علنی نسبت به مالکان خود، یعنی خان‌های بختیاری، کردند. باین حال، این جنبش صلح‌آمیز و تدافعی باقی ماند و تنها زمانی تهدید به خشونت می‌کرد که خودش تهدید می‌شد.

کمیته دهقانان به طور عمده از خادمان پیشین خان‌ها تشکیل شده بود که در گذشته به دلایل مختلف توسط خان‌ها اخراج شده بودند. آنها از اصفهان و تهران دیدن کرده بودند و «عقاید جدید آزادی و برابری را فرا گرفته بودند و آنها را به روستاییان انتقال دادند».^۳ این کمیته

^۱. گزارش وضعیت در بختیاری:

22 September 1928, R.G. Monypenny, Consul, Ahwaz, FO416/83/p.143.

^۲. متأسفانه ما هیچ گزارشی از مفاد دقیق این برنامه نداریم.

^۳. گزارش وضعیت در بختیاری:

22 September 1928, R.G. Monypenny, Consul, Ahwaz, FO416/83/p.143.

به‌ویژه در کمک به کشاورزان برای شروع اقدامات علیه خان‌ها در دادگاه‌های عدلیه تازه‌بنیان‌یافته سکولار فعال بود.^۱

به نظر می‌رسد در این مرحله دریافت تشویق‌های رسمی انگیزه‌هایی برای جنبش دهقانان به وجود آورده باشد. این تشویق در چارچوب مبارزه سیاسی، که پس از آن بین خان‌ها و دولت در جریان بود، ارائه می‌شد. در واقع، برای خان‌ها تجربه غیرمعمولی بود که - دست‌کم به‌طور موقت - خود را در برابر روستاییانی که به‌طور مداوم از سوی مقامات مسئول مورد حمایت قرار می‌گرفتند، ناتوان ببینند. در اوایل تابستان ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۸ ش.، برخی از اعضای این کمیته به تهران رفتند و در واقع توسط نخست‌وزیر به حضور پذیرفته شدند. با این حال، در این مقطع، دولت، با توجه به پیامدهای احتمالی موضع خود، شروع به عقب‌نشینی کرد و کمیسیونی را برای تحقیق درباره این درگیری به چهارمحال فرستاد. این کمیسیون شکایات دهقانان و ادعای خان‌ها در خصوص زمین مورد مناقشه را بررسی کرد و در تیرماه گزارش خود را ارائه داد که تقریباً در مورد همه روستاها به نفع خان‌ها بود. با این حال، کشاورزان از قبول تصمیمات کمیسیون خودداری کردند. در نتیجه، تهران افسری نظامی را جایگزین فرماندار چهارمحال کرد که اجازه داشت در صورت لزوم از زور استفاده کند تا روستاییان مجبور شوند به تصمیمات کمیسیون تمکین نمایند و آنچه که مالکان ادعا می‌کردند را بپردازند. فرماندار نظامی مصمم شد که دستورهای خود را اجرا کند، و با کمک او، خوانین دوباره شروع به دریافت مالیات جنسی و وجه نقد از دهقانان خود کردند، که به اعتقادشان، آنها به عنوان مالک زمین حق دریافت آن را داشتند.^۲ هر چند که دولت در ابتدا، به عنوان تاکتیکی برای تضعیف خان‌های بختیاری، از روستاییان حمایت کرده بود، اما به نظر می‌رسد که آگاهی به سرعت در بین طبقه مرفه زمین‌دار و شخص رضاشاه در مورد خطر هرگونه موفقیت دائمی کشاورزان در برابر خان‌ها و به‌ویژه در تحریک روستاییان در نقاط دیگر، برای تأسی از اقدامات این دسته از روستاییان، پدید آمد. احتمالاً تنها همین خطر بود که شاه را بر آن داشت تا از حقوق خان‌ها به عنوان مالک حمایت کند.

۱. دادگاه‌های مدرن سکولار از طریق سازمان‌دهی مجدد سیستم قضایی توسط علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری، در سال ۱۹۲۷ تأسیس شدند.

۲. گزارش وضعیت در بختیاری:

زمینه ظهور جنبشی دهقانی در این مقیاس، جنبشی که توانست سابقه بایگانی شده‌ای از خود به جای بگذارد، با مبارزات مداوم بین خان‌های بختیاری، زمین‌داران در این مورد، و دولت جدید فراهم شد.^۱ این درگیری میان نخبگان، و به‌ویژه حمایت دولت در ابتدا به نفع روستاییان در برابر خان‌ها، شکافی ایجاد کرد که به این جنبش اجازه شکل‌گیری و رشد داد. این جنبش، که پیش از آنکه شاه از پیامدهای آن بیمناک شود، به‌طور آهسته در حال گسترش بود، اجازه می‌دهد تا شمه‌ای از تمایل/رویکرد واقعی روستاییان نسبت به مالکان آنها آشکار شود. این رویکرد واقعی معمولاً به واسطه احترام مرسوم اعمال شده و ناتوانی معمول آنان پنهان می‌ماند. می‌توان گفت که جنبش چهارمحل فصل دیگری از یک درگیری محلی بین مالکان و زارعان مستأجر بر سر سهم خود از محصول بود، که شاید نشان‌دهنده یک ادعا، در یک ترکیب سیاسی مطلوب، از مفاهیم خرد و پایدار حقوق و مشروعیت بود. به نظر می‌رسد که چنین تلاش‌هایی، از اواخر قرن نوزدهم میلادی، در کنار رشد تجاری‌سازی و سودآوری بخش کشاورزی، با اعمال فشار بر کشاورزان در تلاش برای استخراج مازاد بیشتر، به شکل افزایش سهم محصول، شدت یافته است. با این حال، می‌توان استدلال کرد که این جنبش ویژگی‌های جدیدی را نشان داد که، با برتری رو به رشد مفاهیم مدرن مالکیت خصوصی در زمین، تحریک شده بودند.

جنبش چهارمحل خود را با اصطلاحات ایدئولوژیکی مدرن بیان نکرد. ردّ قطعی ادعای مالک از محصول کار روستاییان بسیار قابل توجه است. این طرد نه تصادفی بود و نه دلبخواهی؛ بلکه بیشتر مبتنی بر تفسیر دهقانان از حقوق خود در عقود عرفی بود. به‌طور معمول، این قراردادها شامل پنج عنصر در تقسیم محصول هستند: زمین، آب، بارکش، بذر و نیروی کار. حداقل در تئوری، این محصول بر اساس یک سهم از هر یک از عناصر تقسیم می‌شد.^۲ دهقانان، که خود حیوانات، بذر و نیروی کار را تأمین می‌کردند، از پذیرفتن مالک به عنوان تأمین‌کننده دو سهم باقیمانده، آب و زمین، خودداری کردند و ترجیح می‌دادند این موارد را خداداد در نظر بگیرند. بنابراین از پرداخت هرگونه سهم محصول به مالک امتناع می‌کردند. شاید این نظر منبعت از ادعاهای مشروعی باشد که به‌طور سنتی توسط دهقانان مستأجر، که پیش از این هرگز قدرت بیان آنها را نداشتند، ابراز می‌شد. یا ممکن است تفسیر جدیدی باشد که از ادعای جدید و تهدیدآمیز مالکان و دولت درباره حقوق مطلق خود، نسبت

1. Cronin [2003a: 241–68].

2. Lambton [1953: 306].

به اموال خصوصی، برانگیخته شده بود. اگرچه ممکن است جنبش چهارمحال به سادگی و به واسطه یک مبارزه معمول بین مالکان و زارعان مستأجر شروع شده باشد، اما هم‌زمان شدن دقیق گسترش و افراطی شدن این جنبش در سال ۱۹۲۸ م.، با تصویب قانون جدید زمین توسط مجلس، قابل توجه است.

اگرچه جنبش دهقانان بختیاری، در چهارمحال، طولانی‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین جنبش این دوره بود، اما نه منحصربه‌فرد بود و نه منزوی. هم‌زمان با آغاز جنبش چهارمحال، درگیری مشابهی نیز میان کشاورزان و مالکان در بخش‌های جنوبی استان کرمان رخ داد.^۱ در شهر کرمان، دهقانان شورایی به نام انجمن رنجبر (شورای زحمت‌کشان) تشکیل داده بودند.^۲ همان‌طور که در مورد توافقات در چهارمحال اعمال می‌شد، بنابراین طبق روال موجود در کرمان، محصولات بر اساس یک تقسیم‌بندی ثابت بین مالک زمین و دهقان تقسیم شد. دهقانی که در زمین‌های متعلق به یک مالک کار می‌کرد، در ازای نیروی کار و دام مورد نیاز برای کشت، ۳۰ درصد از محصول را برای خود برمی‌داشت، در حالی که ۷۰ درصد باقیمانده به مالک زمین، که بذر و آب تهیه می‌کرد و مدعی مالکیت زمین بود، تعلق می‌گرفت. از ابتدای سال زراعی، ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۴/۳۰ شهریور ۱۳۰۳ ش.، نمایندگان زارعان مستأجر در انجمن رنجبر تلاش هماهنگی را، برای افزایش سهم محصولاتی که می‌توانستند حفظ کنند، انجام دادند. با این حال، در این مورد، زمینه سیاسی متفاوت بود و گزینه بهره‌برداری از مبارزات قدرت بین سران محلی در دسترس نبود. تلاش دهقانان با شکست مواجه شد، جنبش آنها فرو ریخت و آنها مجبور شدند که طبق قراردادهای قبلی کار خود را از سر گیرند. با این حال، هیجان آنها بُعد دیگری از درگیری روستایی را به وجود آورد. یک قشر روستایی حتی پایین‌تر و فقیرتر از خودشان، کارگران کشاورزی (خوش‌نشین)، که فاقد حقوق کشت مستأجران بودند و به صورت موردی و فصلی استخدام می‌شدند، به نظر می‌رسد تحریک شده بودند که تقاضای دستمزد

^۱. دفتر خاطرات کرمان:

No.27, 16–30 September 1924, FO371/10156/E10384/6329/34.

^۲. به نظر می‌رسد کرمان پر از انجمن‌هایی بود که تمام گروه‌های اجتماعی و منافع سیاسی را نمایندگی می‌کردند. برای مثال، ببینید دفتر خاطرات کرمان:

1924, FO371/10156.

بالاتری را، به طور نقدی و جنسی، مطرح کنند و هنگامی که خواسته‌های آنها رد شد از کار برای دهقانان امتناع ورزیدند.^۱

سوم

در طول دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش.، جهان فقرای روستایی به شدت تحت تأثیر تغییرات سریع سیاسی و اقتصادی این دوره و نوآوری‌های ایدئولوژیک همراه آنها قرار گرفت. انزوای مناطق روستایی در حال از هم پاشیدگی بود، افکار تازه‌ای رواج می‌یافت و حتی به شهرها و روستاهای کوچک ایالتی می‌رسید و بیش از پیش به سطوح اجتماعی پایین‌دست نفوذ می‌کرد. نیروهای اقتصادی گسترده شروع به تغییر موضع دهقانان کردند و سیاست‌های جدید حکومت مانند خدمت سربازی و کارگری اجباری به برقراری ارتباط بیشتر میان حومه و شهر انجامید. تجاری‌سازی زمین همچنان ادامه داشت و سبب وخیم‌تر شدن وضعیت دهقانان کوچکی می‌شد که به طور فزاینده‌ای ظاهراً به واسطه فشارهای اقتصادی غیر انسانی هر قطعه زمین کوچکی که ممکن بود واقعاً متعلق به آنها باشد را از دست می‌دادند و آنها را به مبارزه برای دستیابی به حق تقسیم محصولات و یا حتی از دست دادن کامل زمین سوق می‌داد. دهقانان مستأجر نیز از تحول شگرفی که در زمینه تولید محصولات نقدی مانند تریاک، پنبه، تنباکو و ابریشم و توسعه بازار و روابط پولی در روستاها و تبدیل آنها به کارگران مزدی روی داد عمیقاً متأثر شدند.

در بعضی از نقاط کشور، مبادله مستقیم پولی میان بازرگانان و دهقانان در حال رواج بود و پیش از برداشت محصول، فروش محصولات افزایش می‌یافت، که به موجب آن، بازرگانان به تولیدکنندگان پول نقد می‌دادند. همه این تحولات به طور قابل ملاحظه‌ای با افزایش بدهی‌های روستایی، افزایش طبقه‌بندی در جوامع روستایی و رشد بی‌زمینی و اربابان غایب همراه شد. با این حال، این فرایندها نامنظم بودند و سهم معیشت سنتی، با پرداخت کالایی، در کنار نفوذ اقتصاد بازار ادامه داشت.^۲ با این حال، به طور کلی، مناطق روستایی به طور جدایی‌ناپذیری به مدار سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک مراکز شهری استانی کشیده شدند.

^۱. دفتر خاطرات کرمان:

No.27, 16–30 September 1924, FO371/10156/E10384/6329/34.

^۲. Moghadam [1996: 48].

یک پیشرفت مهم قابل توجه، الگوی رو به رشد مهاجرت کارگری، به ویژه در دهه‌های بین دو جنگ، برای جنوب ایران بود. شروع واقعی فرار و جدایی از سرزمین اصلی به جایی که می‌توان در شرکت‌های جدید صنعتی، به ویژه در مناطق نفت خیز و حمل و نقل راه آهن ایران شغل پیدا کرد به شکل بحرانی در حال گسترش در میان دهقانان در روستاها و به شکل واضح‌تر میان عشایر کوچ‌رو، نمایان شد.

۷. ایدئولوژی و آگاهی روستایی

در خلال این تحولات، فقرای روستایی بیش از پیش در معرض افکار جدید قرار گرفتند. اغلب این ایده‌های جدید از خود دولت مدرن و عناصر موجود در میان نخبگان ملی‌گرا نشأت می‌گرفت. قانون زمین در دهه ۱۹۲۰م. / ۱۳۰۰ ش. و اوایل دهه ۱۹۳۰م. / ۱۳۱۰ ش. با تغییرات سریع و عمیق در عقاید مربوط به ماهیت مالکیت و حقوق مربوط به مالکیت خصوصی همراه بود. نه تنها طبقه ممتاز و زمین‌دار، بلکه کشاورزان نیز ظاهراً تحت تأثیر این افکار جدید قرار گرفته و تحریک شدند تا موقعیت خود را مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار دهند. این سال‌ها اگرچه شاهد ترویج مفاهیم تند مالکیت خصوصی بود، بلکه شاهد انتشار گسترده مباحثاتی، در مورد اثرات سودمند بهبود وضعیت بسیاری از کشاورزان و اصلاحات ارضی نیز بود که در طول دوره مشروطه آغاز شده بودند. یک نمونه برجسته از گردش رو به گسترش چنین ایده‌هایی، که دوباره از سوی بختیاری مطرح شده بود، با ظهور «ستاره بختیاری»، سازمانی که در آغاز دهه ۱۹۲۰م. / ۱۳۰۰ ش. توسط نسل جوان خان‌ها تأسیس شد، پدیدار گردید.^۱

ستاره بختیاری یک برنامه جامع تغییر سیاسی و اجتماعی از جمله پیشنهاداتی در مورد اصلاحات ارضی و رفاه و حقوق روستاییان و کارگران تدوین کرد و این برنامه را به صورت جزوه منتشر و آن را به طور علنی توزیع نمود. این سازمان و برنامه آن، که ریشه در محافل اصلاحات بختیاری و غیر بختیاری در شهر اصفهان داشت، پاسخی بود از سوی جوانان ناراضی و انتقادی نسبت به آنچه آنها بی‌مسئولیتی و عقب‌ماندگی بزرگان خود می‌دانستند. این که این برنامه

^۱. Cronin [2003a].

تحت نظارت خان‌های جوان تهیه شده بود، ممکن است به مشروعیت این برنامه در نظر زمین‌داران مستأجر و عشایر، که از نظر قبیله‌ای سازمان‌دهی شده بودند، افزوده باشد. برنامه ستاره بختیاری دقیق و پیچیده بود و تعداد زیادی از پیشنهادهای سازمانی و خواسته‌های اصلاحی را مطرح می‌کرد.^۱ این برنامه، با تأکید زیاد بر مطلوبیت پیشرفت، خواستار پیشرفت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بختیاری و ایجاد آزادی‌های عمومی دموکراتیک شد. یک فصل کامل از پیشنهادهای به زمین و کشاورزی اختصاص داده شد و از تغییرات عمده و بهبود در مالکیت زمین و تصدی و شرایط کشاورزان حمایت کرد. این طرح با حمایت از لغو حقوق فئودالی و کار اجباری آغاز شد و سپس با رسیدگی به مسائل مالکیت زمین ادامه یافت. در انعکاس روشنی از پیشنهادهای حزب دموکرات، که در دوره مشروطه مطرح شد، این برنامه پیشنهاد گردید که مجامع دموکراتیک بختیاری خود کنترل تمام جنگل‌ها، چراگاه‌ها، زمین‌های وقفی و معادن را در دست بگیرند و این منابع را به نفع کل جامعه بختیاری تأمین کنند، در حالی که ماده دیگری تصریح کرد که مالکان فقط باید زمین خود را به نسبت معقول داشته باشند تا دموکراسی ایران حفظ شود.^۲ پس از آن، چندین مقاله در این زمینه منتشر شد که هدف آنها اصلاح و بهبود وضع دهقانان بود. نخست اینکه مجامع بختیاری باید وسایل کشاورزی را برای استفاده رایگان روستاییان فراهم آورند. مجامع همچنین باید اجازه عادلانه زمین را تعیین کنند، در زمان بلایای طبیعی مانند سیل یا خشکسالی غرامت بپردازند و مدارس کشاورزی ایجاد کنند. در صورت بالا بودن میزان مالیات، باید از سودجویی از غلات جلوگیری به عمل آید و در اقدامی برای تأمین امنیت مالکیت دهقانان، اخراج مردم از خانه‌هایشان ممنوع شود.

^۱. این برنامه را می‌توان دید در:

Bridgeman to Curzon, 5 October 1921, FO371/6407/ E13435/2/34.

نسخه کمتر اصلاح‌شده این برنامه، که در واکنش به انتقاد شدید خان‌های ارشد ایجاد شده بود، را ممکن است در نامه سرکنسول اصفهان به لورین یافت:

17 February 1922, FO371/7805/E4742/6/34.

این برنامه همچنین در بختیاری نیز ایجاد شد. (بدون تاریخ)

^۲. این انعکاس روشنی از ایده‌های حزب دموکرات قدیمی در مورد توزیع زمین به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به دموکراسی از طریق حکومت مشروطه و نه به‌عنوان هدف اولیه خود است. بنگرید به:

Hooglund [1982: 37-8].

منبع بلاواسطه این اندیشه‌ها در میان محافلِ نخبهٔ اصلاح‌طلب در اصفهان و تهران و خاستگاه آنها در اندیشه‌های حزبِ قدیمیِ دموکرات بود. در دههٔ ۱۹۲۰م./۱۳۰۰ش. این ایده‌ها به محافل گسترده‌تر غیر نخبه، از طریق تعدادی از کانال‌ها، رسیدند. آنها از طریق انتقال مستقیم از سوی اعضای مخالف نخبگان قبیله‌ای، یعنی خان‌های جوان، به ده‌نشینان و عشایر بختیاری رسیدند. یک مسیر مهم دیگر برای انتشار ایده‌های جدید، تماس روبه‌رشد بین روستاها و شهرها بود. بین تمام روستاهای دوردست و شهرهای ایالتی و بین عشایر و بازارهای شهری همیشه نوعی ارتباط وجود داشت. با این حال، اکنون نه تنها سطح تماس رو به افزایش و در حال تغییر بود، بلکه شهرهای با بازار کوچک و شهرهای ایالتی نیز خود دست‌خوش دگرگونی شده بودند. ارتباطات و سفرهای سریع‌تر در داخل ایالت‌ها، بین مراکز ایالات مانند اصفهان و شیراز و تهران و حتی با جهان خارج از ایران، در زندگی ایالت‌ها و در سطوح طبقاتی پایین‌تر، مایهٔ فکری‌ای را ایجاد کرده بود که از اندیشه‌های طبقهٔ روشنفکر نخبه از زمان مشروطه نیرو می‌گرفت.

در زمینهٔ این یکپارچگی ملی روبه‌رشد، حداقل تا اواسط دههٔ ۱۹۲۰م./۱۳۰۰ش.، که سانسور شدیدتری شروع به اعمال شد، مطبوعات ملی و ایالتی برای گسترش ایده‌های جدید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. در این سال‌ها، اگر چه تعداد باسوادها همچنان بسیار محدود بود، اما مطبوعات منتقد و مستقل در پایتخت و در شهرهای بزرگ ایالتی و حتی شهرهای کوچک رشد کردند. گسترش رسانه‌های چاپی، که در اواخر قرن نوزدهم آغاز شد، به سرعت در طول دورهٔ مشروطه، با کمک محیط سیاسی آزادتر، رُشد کوچک اما واقعی باسوادی و در دسترس بودن روش‌های متعدد چاپ ابتدایی، شتاب گرفت. تا اوایل دههٔ ۱۹۲۰م. مطبوعات نقش مهمی را در شکل‌گیری افکار عمومی نوظهور و بیان دیدگاه‌های سیاسی مردمی ایفا می‌کردند. کوچکی نسبی جامعهٔ خوانندگان کاملاً باسواد مانع از افزایش روزنامه‌ها نشد. برای مثال در سال‌های ۱۹۲۱-۲۲م./۱۳۰۱-۱۳۰۲ش. در تهران که به سختی یک‌دهم جمعیت، حدود ۳۰۰ هزار نفر، می‌توانستند بخوانند یا بنویسند، مجوزهایی برای بیش از ۲۰۰ روزنامه صادر شد.^۱ پدیدهٔ مشابه‌ای در استان‌ها داشت رُخ می‌داد. شیراز در اوایل دههٔ ۱۹۲۰م./۱۳۰۰ش. دارای نُه یا ده روزنامه بود که هرکدام ۳۰۰ تا ۴۰۰ نسخه در

۱. گزارش سالانه:

هفته چاپ می‌کردند، اگرچه تعداد باسوادان در کل استان فارس حدود ۲۰۰۰ نفر بود.^۱ گردش گزارش‌های مطبوعات و عقاید، البته، محدود به کسانی نبود که قادر به خواندن بودند و توانایی خرید روزنامه را داشتند. در بسیاری از شهرهای ایالتی، حتی در میان مردم قبیله‌ای، روزنامه به صورت رایگان توزیع شد.^۲ احتمالاً مقالات را با صدای بلند در بازارها و مکان‌های خرید و فروش برای استفاده افراد بی‌سواد می‌خواندند و زمینه را برای بحث‌های مردمی فراهم می‌کردند. روستاییان و عشایری که برای فروش محصولات، خرید کالا، یا هر هدف اجتماعی یا مذهبی دیگر به شهر می‌آمدند، به آسانی در معرض مطالب روزنامه‌ها قرار می‌گرفتند و قادر به انتقال محتویات آنها از طریق زبانی، یا نسخه‌های آن، بیشتر در سراسر مناطق روستایی، بودند. سنت ارتباط شفاهی از طریق خانواده گسترده و شبکه‌های قبیله‌ای هنوز به صورت قدرتمندی باقی مانده بود.

یک رسانه حتی قابل توجه‌تر برای طبقات فقیر، کاغذهای ناشناس (شب‌نامه‌ها، در واقع نامه‌های شبانه) بود که اغلب بر دیوارهای شهر نصب یا در بازارها پخش می‌شدند. این نشریات، که به علت گمنامی از قید و بندهای قانونی یا ترس از مجازات آزاد بودند، به طور مستقیم و گاه تهدیدآمیز به شکایات و خواسته‌های مظلومان می‌پرداختند. بیان تهدیدهای خاص و عمومی ویژگی قابل توجه یک شب‌نامه معمولی بود.^۳ هم مطبوعات «وزین» و هم شب‌نامه‌ها، به شیوه‌های مختلف و به درجات متفاوت، نگرش‌های فقرا را شکل داده و بیان می‌کردند. یکی دیگر از عوامل مؤثر در ظهور گفتمان طبقات فرودست رواج شایعه بود. اگرچه این شایعات اغلب تحریف‌شده و حتی خیالی بودند، اما اغلب به صورت مختصر و اساسی نگرانی‌های افراد ناتوان را بیان می‌کردند و علاوه بر این، این امکان را داشتند که مانند آتش گسترده شوند و اغلب ابزاری برای جرقه زدن اعتراضات محلی، هم در شهرها و هم در حومه شهر، باشند.^۴

^۱. FO416/74/p.176.

^۲. خلاصه اطلاعات:

No.28, 12 July 1924, FO371/10132/E6706/255/34.

^۳. در مورد اهمیت کلی تهدیدات ناشناس و جدیت مقامات به آنها، بنگرید به:

Thompson [1975: 255–344].

^۴. ادبیات قابل توجهی در مورد نقش شایعه در سیاست مردمی وجود دارد. برای برخی از بحث‌های اخیر، به‌عنوان

مثال ببینید:

Shagan [2001: 30–66] and Fox [1997].

برای بحث درباره جهان‌غیرروپایی، بنگرید به:

کانال دیگر برای انتشار ایده‌های جدید در ایالت‌های ایران توسط کنسولگری شوروی ارائه شد که در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. در تعدادی از شهرها تأسیس گردید. اگرچه مقامات شوروی مقدار مشخصی کار تبلیغاتی رسمی انجام دادند، اما تأثیر مستقیم آنها محدود بود.^۱ با این حال به نظر می‌رسد با حضور و تماس‌های گاه‌به‌گاه و غیر رسمی آنها با فقیران شهری و روستایی، در ایده‌های کلی مرتبط با نظام شوروی انگیزه‌ای ایجاد کرد. برای مثال، مقامات تجارت خارجی روسیه و کارکنان ایرانی آنها در قزوین مستقیماً از بازرگانان محلی خرید نکردند، بلکه به روستاها رفتند و مستقیماً از روستاییان، که ظاهراً عادت داشتند با آنها گپ بزنند و تبادل نظر کنند، خرید خود را انجام دادند.^۲

تأثیر افزایش تماس بین مناطق شهری و روستایی را می‌توان به‌وضوح در مورد روستاییان بختیاری چهارمحال مشاهده کرد. اگرچه آنها مخالفت خود را با ارباب زمین‌دار براساس جهان‌بینی به‌ظاهر سنتی ابراز داشتند، با این حال، جنبش آنها و به‌ویژه رهبری آن، در واقع انگیزه خود را از تغییر شرایط سیاسی، از دسترس بودن استقلال فردی و تحرک، و از دسترسی بهتر به طیف وسیعی از ایده‌های رادیکال در جنوب ایران در این سال‌ها کسب کرد. با ایفای نقش خدمت‌کاران سابق خان‌ها در تشکیل کمیته‌ای که رهبری جنبش را فراهم و برنامه‌ای را تدوین نمود، این امر به‌طور قابل توجهی نشان داده می‌شود. این افراد عاملی را تشکیل دادند که در پیدایش این جنبش اهمیت حیاتی داشت. آنها، پس از بازدید از شهرهای اصفهان و تهران، مجرای را فراهم آوردند که از طریق آن اندیشه‌های نو به روستاییان در روستاها رسید و به اندازه کافی با نهادهای دولت جدید آشنا شدند تا به روستاییان در ارجاع پرونده‌هایشان به دادگاه‌های عدلیه کمک کنند.

Guha [1982], Yang [1987], and Kumar [2002].

تأثیر و اهمیت دو پدیده دوگانه گردش شب‌نامه‌ها و تداوم و سماجت شایعه در بافت جامعه ایرانی هنوز در انتظار تحقیق است.

۱. انگلیسی‌ها به کنسول‌های اتحاد جماهیر شوروی در اصفهان و کرمان برای نقش آنها در دامن زدن به جنبش‌های دهقانی در آن مکان‌ها مشکوک بودند. اما این ممکن است به‌عنوان یک عامل مهم تلقی شود.

۲. خلاصه اطلاعات:

۸. مهاجرت و پرولتاریزه شدن (کارگر شدن)

یکی دیگر از تأثیرهای کلیدی بر فقیران روستایی جنوب ایران، هم دامداران عشایر و هم دهقانان مستقر، مهاجرت نیروی کار و به‌ویژه افزایش کارگر شدن آنها در تعداد نسبتاً زیاد در صنعت نفت بود. کارگران به‌کارگرفته‌شده و غیر ماهر صنعت نفت در جنوب، «پرولتاریای نوخاسته ایران»، عمدتاً از رعایای فقیر و بدون زمین، هم روستاییان و هم عشایر، تشکیل می‌شدند.^۱ علاوه بر این، منابع شهری، که به طور معمول نیروی تازه‌ای برای صنایع در حال توسعه فراهم می‌کردند، مانند صنعت‌گران در صنعت صنایع دستی در حال فروپاشی و توده فقیران شهر، به نظر می‌رسد سهم کمی در توسعه این طبقه از کارگران داشته‌اند. ویژگی مهم این کارگران جدید در مناطق نفتی جنوب این بود که اکثریت آنها روابط خود را با روستا یا قبیله‌شان، جایی که خانواده‌هایشان در آن باقی مانده بودند و به کار کشاورزی یا گله‌داری ادامه می‌دادند، حفظ کردند.

صنعت نفت جنوب یکی از صنایع مهم برای تشکیل طبقه کارگر بومی ایران بود. در سال ۱۹۲۵ م. / ۱۳۰۴ ش.، ایران کمتر از بیست کارخانه صنعتی مدرن داشت که تنها پنج کارخانه از آنها بیش از پنجاه کارگر استخدام کرده بودند.^۲ با این حال، شرکت نفت ایران و انگلیس تعداد زیادی کارگر را به کار گرفت که در مجموع در شرایط صنعتی مدرن کار می‌کردند. این شرکت در سال ۱۹۱۹ م. / ۱۲۹۹ ش. نزدیک به چهار هزار کارگر ایرانی را استخدام کرد. تا سال بعد، این تعداد به ۸۵۰۰ نفر رسید و تا سال ۱۹۲۲ م. / ۱۳۰۱ ش. به ۱۸۵۰۰ نفر رسید.^۳ دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. شاهد تسریع در روندی بود که طی آن فقرای روستایی جنوب ایران، که تحت سلطه خان‌ها و مالکان زمین بودند، تبدیل به کارگران مزدبگیری شدند که در شرایط صنعتی حوزه‌های نفتی کار می‌کردند و در قالب اتحادیه‌های نیمه‌سازمان‌یافته در

¹. Abdullaev [1971: 48–52]

چندین سند شوروی را به این منظور نقل می‌کند.
Abrahamian [1981: 183].^۲

³. Ferrier [1982: 401].

در تمام دوران جنگ، تجمع طبقه کارگر در میدان‌های نفتی ادامه داشت. در سال ۱۹۳۸، شرکت تعداد زیادی از ۴۵،۹۷۸ نفر کارگر ایرانی را استخدام کرد.

[Bamberg, 1994: 81].

برای تجزیه و تحلیل ارتباطات اخیر کشاورزی / نفت در ایران، بنگرید به:

Hakimian [1988] and Karshenas [1990].

معرض ایده‌های سیاسی مدرن قرار داشتند. مهاجرت نیروی کار به میدان‌های نفتی را می‌توان یک عامل مهم در انتقال ایدئولوژی‌های رادیکال به مناطق روستایی و شهری طبقه پایین جنوب دانست. به نظر می‌رسد عشایر بختیاری اسکان یافته و کوچ‌نشین به شدت تحت تأثیر این فرایند قرار گرفتند. تعداد بختیاری‌های به کارگرفته شده در میدان‌های نفتی به طور خاص زیاد بود. به گفته خود شرکت نفت، در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. بیشتر کارگران این شرکت بختیاری بودند.^۱ اعتقاد جدید عشایر و دهقانان سابق، که اکنون به کارگران صنعتی استخدام شده در شرکت نفت ایران و انگلیس تبدیل شده و از وابستگی به قیومیت خان‌های خود یا قدرت مالکانشان خلاص شده بودند، تأثیر خود را در روابط سلسله‌مراتبی در کنفدراسیون بختیاری و به طور کلی در سراسر جنوب ایران و به طور خاص تحریک تضادهای طبقاتی گذاشت. به نظر می‌رسد که ایده‌های جدید برابری و رهایی سیاسی، که از مهاجران به حوزه‌های نفتی نشأت می‌گرفت، انگیزه‌ای برای توسعه و گسترش سریع جنبش ضد موجر در میان روستاییان بختیاری و تبلور آگاهی طبقاتی در میان عشایر ایجاد کرده بود. تشابهات روشنی بین فرایندهای کار در جنوب ایران در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. و روند دو دهه قبل در آذربایجان، که در آن تعداد زیادی از کشاورزان فقیر به باکو مهاجرت کردند تا در میدان‌های نفتی آنجا کارگر شوند، وجود دارد.^۲ بسیاری از این مهاجران آذری با جوامع خود در ایران روابط مستمر داشتند و این کارگران به صورت خودجوش به فرستنده‌های معمول ناآرامی‌های شهری و عقاید سیاسی تبدیل شدند^۳ و نقشی محوری در معرفی ایده‌های اجتماعی-دموکراتیک به شمال ایران بازی می‌کردند و نفوذ آنها به شهرهای کوچک و حتی روستاها قابل ردیابی است.^۴

^۱ A.T. Wilson, Resident Director, Resident, Bushire, to Minister, Tehran, 13 May 1923, BP71724.

^۲ برای این مهاجرت، بنگرید به:

Hakimian [1985], Afary [1996], and Atabaki [2003].

^۳ روایت کلاسیک این انتقال شهری به روستایی:

Wolf [1986].

^۴ Afary [1996: 22].

چهارم

وجود مقدار قابل توجهی خصومت و خشم از طرف دهقانان نسبت به مالکانشان، صرف نظر از میزان پنهان کاری و نامرئی شدن آن در ذیل یک احترام معمول و سیاسی، ممکن است امری مسلم تلقی شود. با این حال، در مورد نگرش عشایر نسبت به خان‌های خود، یک دیدگاه تمایل به غالب شدن دارد. این دیدگاه بر برجستگی پیوندهای عمودی، اتصال لایه‌های تابع به رهبری قبیله از طریق یک ترتیب سلسله‌مراتبی از حمایت و وابستگی تأکید دارد. همچنین بر اساس این دیدگاه برای دو طرف، هر چند نابرابر، مسئولیت و تعهداتی مشخص می‌شود. با این حال، برای بسیاری از جمعیت قبیله‌ای در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. چنین توصیفی از رابطه خان-عشایر به نظر می‌رسد که یک هنجار آرمانی یا یک اسطوره تاریخی را شکل داد که در دنیای واقعیت به طور فزاینده‌ای از بین رفته بود. باز هم می‌توان خطوط این خصومت را به طور خاص در مورد بختیاری ترسیم کرد، اگرچه فرایندهای مشابهی، که موجب سرخوردگی مشابهی می‌شوند، را می‌توان در میان طیف گسترده‌ای از گروه‌های قبیله‌ای در سراسر ایران مشاهده کرد.

۹. عشایر کوچ‌نشین علیه خان‌ها

در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. خصومتی که توسط اعضای قبیله بختیاری نسبت به خان‌های بزرگ کنفدراسیون احساس می‌شد، هم در حال افزایش بود و هم به طور فزاینده‌ای آشکارا ابراز می‌شد. عشایر بختیاری مهاجر، مانند خویشاوندان یکجانشین خود در میان ساکنان چهارمحال، از اعمال و رفتار خان‌های خود ابراز انزجار می‌کردند. این نارضایتی تا زگی نداشت، بلکه احتمالاً در آن دیار فراگیر بود.^۱ با این حال، این نارضایتی از دوره مشروطه، ۱۱-۱۹۰۸ م / ۱۲۸۶-۱۲۹۰ ش.، یعنی زمانی که خان‌ها شروع به ایفای نقش ملی و به دست آوردن ثروت هنگفت و نیز تشریفات اداری کردند، به یک پدیده حاد تبدیل شده بود. از آن زمان، نارضایتی عشایر به طور پیوسته تشدید شده بود. در آغاز دوره پهلوی، نه تنها هیچ نشانه‌ای از فروکش کردن این احساسات وجود نداشت، بلکه چنان به اوج خود رسیده بودند که سلسله‌مراتب قبیله‌ای تحت فشار این موضوع در حال از هم پاشیدن بود.^۲

¹. Afary [1996: 22].

². Major Noel's report, Isfahan, 12 May 1921, FO371/6405/E9256/2/34.

به واسطه منافع خان‌ها در قدرت و ثروت ناشی از نقش آنها در احیای مشروطه در سال ۱۹۰۹ م. ۱۲۸۷ ش.، شکافی بین آنها و پیروان کوچ‌نشین آنها ایجاد شد و فاصله میان آنها در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی از نظر جغرافیایی از آن زمان به بعد گسترش یافت. پدران خان‌های ارشد از هر نظر سران قبیله بودند. آنها با خانواده‌های خود در چادرهای سیاه موی بز اقامت داشتند و هر بهار و پاییز با پیروانشان مهاجرت می‌کردند. آنها با افراد قبیله خود زندگی نزدیکی داشتند و از کیفیت رهبری خود مشروعیت می‌گرفتند. با این حال، در دهه ۱۹۲۰ م. ۱۳۰۰ ش. خان‌ها از مدت‌ها پیش دیگر همراه قبایل نبودند. آنها در جایی، که پیروان آنها کاخ می‌دانستند، سکونت داشتند که آنها آن را در چهارمحال، ایالتی مجاور اما کاملاً مجزا از بختیاری، ساخته بودند. بسیاری از آنها کم و بیش در تهران اقامت دائم داشتند و تنها در فواصل طولانی از بختیاری دیدن می‌کردند. همسران آنها حجاب را به تقلید از ساکنان شهر انتخاب کرده بودند. آنها دیگر مانند پدران خود در زندگی مردم خود سهیم نبودند و موقعیت آنها، به عنوان رهبران، داوران و فرمانروایان، دیگر به توانایی‌ها و تجربیاتشان وابسته نبود، بلکه به طور مصنوعی به وسیله ثروت و ارتباطاتی که با حضور دیپلماتیک و بازرگانی انگلستان پرورش داده بودند، حفظ می‌شد.^۱

عشایر به شدت از همه این تحولات بیزار بودند. آنها، مانند دهقانان بختیاری، شکایات خود را در قالب نسخه قدیمی و ایده‌آل حقوق و مشروعیت تنظیم کردند. آنها مکرراً از بی‌عدالتی خان‌های ارشد شکایت می‌کردند. آنها استدلال می‌کردند که با بهره‌برداری از روابط قبیله‌ای بود که خان‌ها آنها را متقاعد کرده بودند که سلاح به دست بگیرند و خانه‌هایشان را ترک کنند تا در جنگ‌های مشروطه بجنگند و برای آنها مقام ملی‌شان را به دست آورند. پس از به دست آوردن مقام‌های عالی برای خان‌ها، مردم قبایل اکنون خود را مستحق سهمی از قدرت و ثروت جدید می‌دانستند، همان‌گونه که معمولاً حق سهمی از منابع در خود بختیاری را داشتند. آنها احساس می‌کردند که به واسطه نابرابری روزافزون میان آنها و خان‌هایشان، که در این هنگام در خانه‌های بزرگ می‌زیستند، فرزندانشان را به اروپا می‌فرستادند و خود حاکم ایالات شده بودند، فریب خورده‌اند و اساس زندگی متقابل قبیله‌ای زیر پا گذاشته شده است. آنها خان‌ها

^۱. Major Noel's report, Isfahan, 12 May 1921, FO371/6405/E9256/2/34.

برای انگلستان و بختیاری، بنگرید:

Cronin [2003a] and Garthwaite [1983].

را متهم کردند که در مواقعی که به همبستگی بختیاری نیاز است به آنها متوسل می‌شوند، اما زمانی که بحث بر سر تقسیم غنایم می‌شود، از این اصل عدول می‌کنند.^۱ خان‌ها که اکنون از نظر سیاسی نیرومند بودند و ثروت بسیار بیشتری داشتند، بهتر می‌دیدند که از تقسیم معمول منابع قبیله‌ای صرف نظر کنند. با این حال، با آگاهی از ضرورت حفظ تسلط بر پیروان خود، سیستم پرداخت‌های نقدی معروف به بسته‌کشی را جایگزین تقسیم قبیله‌ای کردند که بر اساس آن پیروان آنها بستگان می‌شدند.^۲ این تلاش‌های خان‌ها برای تسکین دادن و خشنود کردن قبایل بختیاری موفقیت‌آمیز نبود. مردم قبایل، که در این هنگام با شکاف گسترده‌ای در مقام، قدرت و ثروت ارضی، از خان‌های خود جدا شده بودند، حاضر نبودند صرفاً از طریق پرداخت‌های نقدی رضایت یابند و پیوسته بر استحقاق خود برای تقسیم عادلانه‌تر منابع تأکید می‌کردند. به رغم خویشاوند بودن و دریافت کمک‌های نقدی از خان‌ها، مقامات و افراد قبیله‌ای آشکارا از بی‌توجهی خان‌ها به مسئولیت‌های خود و عدم پرداخت حتی یک ریال برای نیازهای اولیه اجتماعی مردم خود شکایت داشتند.^۳ یک شکایت خاص مربوط به شرایط جاده منطقه بختیاری بود. تعمیر این مسیر مهاجرت که پدران خان‌های کنونی، که خود به مهاجرت در طول آن خو گرفته و آن را به خوبی تعمیر کرده بودند، از آن پس کاملاً نادیده گرفته شده و در نتیجه تا حدی خراب شده بود که حرکات بهار و پاییز عشایر را به طور جدی مختل کرده بود.

مردم قبیله‌ای مدت‌ها پیش هرگونه نگرانی درباره انتقاد آشکار و تقبیح خان‌ها را رها کرده بودند. برای مثال، در سال ۱۹۱۰ م. ۱۲۸۹/ش. قبایل که از زورگیری و ستم خان‌هایی که پست‌های رسمی فرمانداران قبیله‌ای (ایلخانی و ایل‌بیگی) را در اختیار داشتند، به ستوه آمده بود، در اقدامی بسیار غیر معمول و شاید حتی بی‌سابقه، گامی متحدانه برداشتند و دادخواستی به خان‌های دیگر در تهران فرستادند و در آن درخواست برکناری فرمانداران و تهدید به قیام کردند. درخواست آنها پذیرفته شد و هر دو فرماندار از قدرت برکنار شدند.^۴ در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. ۱۳۰۰/ش. چیزی که یکی از مقامات بریتانیایی دلسوز آن را «فرایند

^۱. Major Noel's report, Isfahan, 12 May 1921, FO371/6405/E9256/2/34.

^۲. برای بستگان، بنگرید:

Digard [1987].

^۳. Major Noel's report, Isfahan, 12 May 1921, FO371/6405/E9256/2/34.

^۴. M.Y. Young to Mr Greenway, Maidan-i Naphtun, 16 July 1915.

بیداری» توصیف کرد، به نظر می‌رسید در داخل کنفدراسیون در حال وقوع است که آشکارا خودش را در قالب نارضایتی و عدم وفاداری مردم قبیله و به‌ویژه در تلاش‌های آنها، البته آزمایشی و ناقص، نشان می‌دهد که آنها، به‌ویژه از سوی انگلیسی‌ها، به عنوان عاملی در بختیاری به رسمیت شناخته شوند و هنگامی که انگلیسی‌ها با خان‌های بختیاری مذاکره می‌کنند صدای مردم را به گوش خان‌ها برسانند.^۱

در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش.، احساس خشم و بی‌عدالتی عشایر بختیاری با مسائل مرتبط با مالکیت زمین و انحصار در معاملات خان‌ها با شرکت نفت تشدید شد. تحولاتی که در نتیجه قانون زمین رخ داد، دوباره مانند مورد کشاورزان، یک مسئله حیاتی شد.^۲ در سراسر ایران، خان‌های قبیله‌ای و آقایان، نه کمتر از دیگر اعضای نخبگان، از این قانون جدید برای ثبت مالکیت خصوصی خود، که تا آن زمان یک منبع قبیله‌ای جمعی تلقی می‌شد، استفاده می‌کردند. از این رو، ناراحتی‌هایی که در مورد بختیاری به وجود آمد، تا حد زیادی به واسطه فرصت‌های سود سریع ارایه شده به خان‌ها توسط شرکت نفت انگلیسی-ایرانی، برای خرید و اجاره زمین برای عملیات حفاری آن، تشدید شد.

برجستگی روزافزون مفاهیم مالکیت شخصی و سرعت گسترش آنها در میان نخبگان را می‌توان به‌وضوح در مورد خان‌های ارشد بختیاری مشاهده کرد. تکامل نگرش آنها، در دوران مشروطه و اوایل پهلوی، به مالکیت مراتع قبیله‌ای و سایر دارایی‌های مشترک، مانند درآمد‌های حاصل از تولید نفت، نشان‌دهنده وابستگی فزاینده آنها به مفهوم مالکیت مطلق خصوصی و عزم آنها برای حمایت از حقوق فردی تازه‌یافته‌شان در برابر تمام مدعیان قبیله‌ای، از جمله خوانین و عشایر کوچ‌رو و ساکن است.

عشایر کوچ‌رو از قوانین ثبت زمین، به‌ویژه قوانین سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۷ ش.، وحشت‌زده شدند و هم آنها و هم خان‌های جوان کنفدراسیون از برخوردهای سختگیرانه خان‌های ارشد و اقدامات این افراد در استفاده از قوانین جدید برای تبدیل مراتع قبیله‌ای به اموال شخصی خود عصبانی شدند. اگرچه این فرایند و خشم ناشی از آن در سراسر ایران در جریان بود، اما

^۱. Major Noel's report, Isfahan, 12 May 1921, FO371/6405/E9256/2/34.

^۲. بختیاری‌ها در خشم خود تنها نبودند. برای مثال دیگری از نگرش منفی مردم قبیله‌ای به ادعاهای ارضی رؤسای آنها، مراجعه کنید به:

Loeffler [1978].

خشم ویژه‌ای را در میان بختیاری‌ها برانگیخت. این خشم در واقع از سال‌های اولیه قرن، که خان‌ها برای اولین بار شروع به فروش مراتع قبیله‌ای به شرکت نفت انگلیسی-ایرانی کرده بودند، به جوش آمده بود. این شرکت برای توسعه عملیات حفاری به زمین نیاز داشت و در نتیجه زمین بسیار ارزشمند شده بود. با این حال، خان‌های ارشد به طور کامل بر فروش زمین و مقدار بسیار زیاد پولی که در نتیجه تولید می‌شد، کنترل داشتند و خان‌های جوان و مردم قبیله‌ای به طور کامل از هر سهم یا سودی محروم بودند. این امر به رغم این واقعیت بود که به گفته شرکت، توافق آنها با خان‌ها قطعاً شامل پرداخت غرامت از طریق خان‌های ارشد به مردم قبیله‌ای، چه ساکن و چه چادرنشین، بود.^۱ این شرکت استدلال می‌کرد که به خان‌ها برای زمین پول پرداخت می‌کند، اما در آن زمان به خان‌ها بستگی داشت که پول را به افراد فقیرشده بدهند یا برای آنها دارایی‌های معادل در جاهای دیگر تأمین کنند. مردم قبیله از این امر به خوبی آگاه بودند و مکرراً سهمی از سود حاصل از فروش و اجاره اراضی قبیله‌ای به شرکت را مطالبه می‌کردند.

۱۰. شورش قبیله‌ای ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.

گستاخی خان‌های ارشد، نسبت به مالکیت کامل مناطق قبیله‌ای برای خودشان، خشم کنفدراسیون را برانگیخت. عشایر با جدیت فراوان روند اختلاف خان‌ها با دهقانان چهارم‌حال را دنبال کردند و عصبانیت آنها، از سلب مالکیت توسط خان‌های مسن، در طغیان شورش قبیله‌ای در سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش. مؤثر بود. همان‌طور که آنها در مورد مالکیت شخصی خان‌های ارشد بر سرزمین‌های قبیله‌ای اختلاف نظر داشتند، سطوح پایین‌تر هرم قبیله‌ای نیز در مورد اختصاص حق امتیاز خان‌ها از سهامی که شرکت نفت به آنها می‌داد، اختلاف نظر داشتند. در نتیجه گسترش ذهنیت مالکیت خصوصی و بر این اساس که خان‌های ارشد صاحب زمینی بودند که نفت در زیر آن یافت شد، آنها ادعای حق انحصاری و شخصی خود را نسبت به این حق امتیاز داشتند. منبع سومی از تلخ‌کامی میان خان‌ها و عشایر از یک نارضایتی قدیمی سرچشمه می‌گرفت. مقامات ایرانی عادت داشتند که درصدی از حقوق زیردستانشان را کم کنند و طبق این عادت، خان‌ها بیش از نیمی از پولی که از شرکت نفت

¹. Jacks to Young, 17 March 1928, BP 71680.

دریافت می‌کردند را برای خود نگه می‌داشتند تا به عنوان دستمزد به آن دسته از افراد بختیاری که به عنوان محافظ در میدان‌های نفتی استخدام می‌شدند، بپردازند. باین حال، نگهبانان قبیله‌ای متوجه شدند که تحمل این کار به مرور کمتر و کمتر می‌شد، به‌ویژه که آنها اکنون می‌توانستند با چشم خود نحوه پرداخت کامل حقوق توسط شرکت نفت را بدون هیچ‌گونه کسوراتی ببینند.

در سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۷ ش.، جنیش کشاورزان مستاجر بختیاری در چهارمحال سرانجام سرکوب شد. باین حال، سال بعد، جنوب ایران شاهد یک سری قیام‌های روستایی و عشایری بود که به جدی‌ترین بحران روستایی تبدیل شد که رژیم در دو دهه حضور و حکومت خود با آن مواجه شده بود. حتی در اواخر دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش.، پس از چندین سال تلاش برای خلع سلاح، عشایر هنوز گزینه‌ای را حفظ کردند که کشاورزان از آن برخوردار نبودند، یعنی گزینه شورش مسلحانه. باین حال، اگرچه شورش‌های سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش. در جنوب در واقع تا حد زیادی مبتنی بر دخالت جمعیت کوچ‌نشین مسلح و متحرک بود، در مناطق خاصی، به‌ویژه استان کرمان، آنها همچنین زمینه را برای ظهور مجدد مقاومت روستایی فراهم کردند. در بهار سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.، به دنبال حوادث طولانی مدت اعتراضات شهری در یک سری از شهرهای ایالتی، سلسله‌ای از شورش‌های کوچ‌نشینان و روستاییان آغاز شد.^۱ مناطق روستایی غرب، جنوب، مرکز و جنوب شرقی ایران یکی پس از دیگری سر به شورش برداشتند. از مهم‌ترین این شورش‌ها، شورش‌های فارس، کرمان و اصفهان بود که در میان کنفدراسیون‌های قشقایی، خمسه و بختیاری رخ داد و در اوج خود در ماه‌های تابستان بسیاری از مناطق روستایی جنوب ایران به کلی از کنترل دولت خارج شدند.

مرکز قیام‌های قبیله‌ای جنوب در استان فارس قرار داشت.^۲ در بهار سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.، قشقایی و سپس خمسه‌ای‌ها علیه دولت مرکزی قیام کردند. برخی از گروه‌های قبیله‌ای کوچک‌تر استان، به‌ویژه کهگیلویه‌ها، و همچنین شیوخ و رهبران مستقل و

^۱. برای بحث کامل در مورد زمینه مخالفت شهری و روستایی، مراجعه کنید به:

Cronin[2003b].

^۲. بیات [۱۳۶۵].

دسته‌های آنان به این جنبش پیوستند و همه فارس به سرعت در جنگ غرق شد.^۱ در آغاز ماه ژوئن، این جنبش به سمت شمال و به استان اصفهان، جایی که گروه‌هایی از بختیاری‌ها نیز به شورش پیوستند، گسترش یافت.^۲ هرچند که هر یک از این گروه‌های قبیله‌ای نگرانی‌های خاص خود را داشتند، اما در برخی شکایات اصلی با یکدیگر و با روستائیان ساکن اشتراک داشتند. آنها از تحمیلات گسترده و وسیع مالی و نظامی دولت جدید خشمگین بودند و نسبت به سیاست‌های فرهنگی آن احساس بیگانگی می‌کردند، از قوانین زمین انتقاد داشتند و در بسیاری از موارد آماده بودند تا فرصتی برای خلاص شدن از دست اشراف‌زاده‌های قبیله/مالک خود پیدا کنند.

با این حال، زمینه بحران ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش. یکی از درگیری‌های همیشگی بین هرج و مرج قبیله‌ای و نظم تحمیلی حکومتی نبود. شورش‌های قبیله‌ای، در این دوره و دوره‌های دیگر تاریخ ایران، اغلب تلاش‌های ساده برای مقاومت در برابر تحمیل کنترل و اقتدار دولت مرکزی دیده می‌شود. با این حال، شورش‌های سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش. نشانه‌ای از خصومت تغییرناپذیر از سوی عشایر به سوی حکومت مرکزی نبود. در مقابل، در طول دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش.، هم خان‌ها و هم سایر اعضای طبقات کوچ‌نشین به‌ویژه از سختی ناشی از هرج و مرج دو دهه گذشته خسته شده بودند و تمایل نشان داده بودند که از فرصت به وجود آمده برای امنیت و تغییر صلح‌آمیز ایجاد یک دولت مرکزی قوی استقبال کنند.

بزرگان قبیله‌ای جنوب ایران، از جمله خان‌های بزرگ بختیاری، اسماعیل‌خان صولت‌الدوله، ایلخان قشقایی، ابراهیم‌خان قوام‌الملک، ایلخان خمسه، که با نظم جدید رضاخان مخالف نبودند، فعلاً نه حمایت خود را از رژیم جدید اعلام کردند و خواستار حمایت از آن شدند. رهبران قبایل نه تنها تلاش می‌کردند، تا با جلب توجه رضاخان، به پیشرفت سیاسی فردی دست یابند، بلکه اشراف قبیله‌ای، به‌عنوان یک لایه اجتماعی متمایز، به سرعت با نخبگان شهری یکی می‌شدند. در سال‌های اولیه قرن، تمام اشراف قبیله‌ای جنوب، خان‌های بختیاری، قوامی‌های شیراز و خانواده صولت‌الدوله اراضی خود را به میزان زیادی

۱. کنفدراسیون‌های بزرگ قشقایی و خمسه در استان فارس، در جنوب غربی ایران، قشقایی در جنوب غربی استان، خمسه در جنوب شرقی ساکن بودند. هر دو کنفدراسیون زندگی سیاسی و اقتصادی خود را معطوف به شهر شیراز در ایالت فارس می‌دانستند. گروه‌های قبیله‌ای کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر کهگیلویه و بویراحمدی در شمال فارس مستقر بودند.

۲. شورش کوچک‌تر نیز در میان کردها در غرب ایران و در میان لرها در پشت کوه در جنوب غربی آغاز شد.

افزایش داده و همگی تا حدی دیدگاه طبقه مالک را پذیرفته و در حال جدا شدن از پایگاه قبیله‌ای خود بودند.

پنجم

۱۱. قبایل کهن، دولت جدید

مردمان قبایل نیز ظاهراً هم از افزایش نظم و امنیت، که به تدریج در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. ایجاد شد، و هم از کاهش قدرت خان‌های قبیله‌ای خود استقبال کردند. در مورد بختیاری‌ها نیز، مانند خمسه‌ای‌ها و قشقایی‌ها، مردم قبایل بیشتر تمایل داشتند که خان‌ها را در زندگی روزمره‌شان بی‌ربط و در واقع ظالم بدانند. مدیریت امور روزمره قبیله‌ای، از جمله سازماندهی این مهاجرت‌ها، تا حد زیادی به مسئولیت کلانترها، یک لایه میانی از رهبران قبایل، تبدیل شده بود و عشایر آگاه شده بودند که خان‌ها برای تداوم اجتماعی-اقتصادی شبانی‌شان، که تجربه ثابت کرده بود بدون آنها به خوبی کار می‌کند، ضروری نیستند. تداوم نظارت تهران و کاهش مستمر نقش‌های قبایلی خان‌های بزرگ و حتی حذف کامل آنها برای عشایر، اجتناب‌ناپذیر و حتی مطلوب به نظر می‌رسید.

در واقع این‌گونه به نظر می‌رسید که عشایر مشتاق بودند تا این فرصت را که با گسترش قدرت تهران به آنها پیشنهاد شده بود، از دست ندهند و خود را کاملاً از شر خان‌های بزرگ خود خلاص کنند. عشایر، به جای ابراز ناراضی از رهبرانشان تنها با تغییر وفاداری از خان به خان دیگر، مانند آنچه که در گذشته انجام می‌شد، اکنون با تشویق دولت جدید و عقاید ملی‌گرایانه، شروع به رد کامل حاکمیت خان‌ها کردند. در اینجا نیز همانند مورد روستاییان چهارمحال، نقش دولت جدید در فراهم کردن فضای سیاسی برای این تحولات حیاتی بود. اگرچه رضاخان ثابت کرده بود که در همکاری با خان‌های منفرد مهارت دارد، رژیم او براساس یک استراتژی بلندمدت برای از بین بردن استقلال و قدرت رهبران قبیله‌ای مصمم بود. این استراتژی خواستار قطع روابط باقیمانده میان خان‌های ارشد و پایگاه قبیله‌ای آنها بود. با این هدف، رژیم و نخبگان ملی‌گرا، که از آن حمایت می‌کردند، یک تاکتیک پوپولیستی را اتخاذ کردند که در جای دیگر با تأثیر زیاد مورد استفاده قرار گرفته بود و شروع به تحریک مخالفت با ایلخانان

از سطوح پایین هرم قبیله‌ای کرد.^۱ در سال ۱۹۲۵ م. / ۱۳۰۴ ش.، رضاخان ظاهراً تصمیم گرفت علیه رهبری کنفدراسیون قشقایی، که در اختیار صولت‌الدوله و خانواده‌اش بود، اقدام کند.^۲ او کار خود را با سازماندهی یک کمپین در مطبوعات ملی‌گرا و در میان دشمنان بسیار صولت در داخل کنفدراسیون آغاز کرد. عقیده ملی‌گرایان نسبت به قبایل عمیقاً مشکوک مانده بود و در انتقادات خود از خان‌های «امپریالیست» و «فئودال» صراحت داشت. مقاله‌ای از شفق سرخ در ماه فروردین در حمله به صولت چاپ شد که او را متهم به ارتکاب جنایات بسیار و ریختن خون بسیاری از افراد بی‌گناه به خاطر حرص و طمع خود کرده بود. در این مقاله، از رضاخان خواسته شد تا قدرت چنین رؤسای قبایل را درهم بشکند و گفت که در مورد ایلخان قشقایی هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت؛ چرا که خان‌های تابع به آسانی با دولت در خلاص شدن از دست او همکاری خواهند کرد.^۳ کمی پس از انتشار این مقاله، خان‌های کوچک قشقایی تلگراف‌هایی را به مجلس و نخست‌وزیر فرستادند و از صولت شکایت کردند و ابراز امیدواری کردند که به او اجازه ندهند به موقعیتی برگردد که بتواند همچنان آنها را سرکوب کند.^۴ در اقدامی به موقع، در آگوست ۱۹۲۵ م. / ۱۳۰۴ ش.، رضاخان منصب ایلخانی را از خانواده صولت‌الدوله گرفت و فرماندار نظامی را به جای ایلخان وقت، ناصرخان پسر صولت، جایگزین کرد. خود صولت هیچ مقاومتی نکرد و قبیله‌های استان فارس، که ناپدید شدن ناگهانی ایلخانی موروثی آنها ظاهراً فقط یک مقدار تسکین ایجاد کرد، نیز مقاومتی نکردند.^۵ رضاخان از یک تاکتیک مشابه، تحریک مخالفان از پایین، برای تضعیف خان‌های بزرگ بختیاری استفاده کرد، هر چند که به نظر می‌رسید این خان‌ها به اندازه کافی مطیع و سازگار بودند که همچنان در موقعیت‌های رسمی خود در کنفدراسیون ایلخانی و ایل‌بیگی مفید باشند. کنفدراسیون بختیاری متشکل از دو دودمان اصلی هفت‌لنگ و چهارلنگ بود، اما

^۱. برای گسترش تاکتیک‌های عوام‌فریبانه و سخن‌دانی رضاخان در زمان به قدرت رسیدن او، بنگرید به:

Cronin [forthcoming].

^۲. برای صولت‌الدوله و قشقایی، بنگرید:

Beck [1986].

^۳. IS no 13, 18 April 1925, FO371/10842/E2783/82/34.

^۴. IS no 14, 2 May 1925, FO371/10842/E3056/82/34.

^۵. گزارش سالانه:

1925, Loraine to Chamberlain, 8 April 1926, FO371/11500/E2635/2635/34; Nicolson to Chamberlain, 28 July, 1929, FO371/11502/E4812/4323/34.

چهارلنگ از اواخر قرن نوزدهم به زیر فرمان هفت‌لنگ درآمد بود و خان‌های آن از قدرت و ثروت خان‌های هفت‌لنگ محروم بودند.^۱ ابتکار دولت با اشتیاق بسیار از سوی خان‌های کوچک چهارلنگ مورد استقبال قرار گرفت. یکی از مقامات شرکت نفت بریتانیا توضیح داد که چگونه محمودخان دالان به سختی می‌توانست شادمانی و رضایت خود را از مشکلات خان‌های هفت‌لنگ پنهان کند و از چشم‌انداز آزادی حکومت بختیاری به وجد آمده بود.^۲ محمودخان مصمم بود تا با حمایت وزیر جنگ برای گرفتن انتقام کارهای ناصوابی که به نظر او در طول ۸۰ سال گذشته توسط خان‌های بزرگ به خانواده او تحمیل شده بود، استفاده کند و قصد چهارلنگ را برای مطرح کردن ادعاهای خود در مورد تمام اراضی تحت کنترل آنها، از جمله زمین‌های ایذه، مسجدسلیمان و تمبی (باغ‌ملک) اعلام کرد. این زمین‌ها بسیار ارزشمند شده بود؛ زیرا شرکت نفت برای عملیات حفاری خود به آن نیاز داشت و تمام سود حاصل از فروش آن توسط خان‌های هفت‌لنگ نگه داشته می‌شد.^۳

به دور از دشمنی با گسترش دولت جدید، در طول بیشتر دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش.، کنفدراسیون‌های بزرگ جنوبی مقاومت کمی کرده بودند، اما تمایل داشتند که از استقرار تدریجی ثبات بیشتر استقبال کنند. با این حال، بعد از ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ش.، زمانی که رژیم یک برنامه رادیکال نوسازی و تمرکز را آغاز کرد، این رویکرد تغییر کرد. برخلاف مبارزات سیاسی و قانونی درون‌نخبگانی سال‌های گذشته، اقداماتی از جمله سربازگیری،

^۱. The Bakhtiari Tribe, C.A. Gault, Consul, Isfahan, 1944, L/P&S/12/3546.

در اوایل دهه ۱۹۲۰، نخستین اهداف رضاخان خان‌های بزرگ حاکم در هفت‌لنگ بودند. بر این اساس، او سیاست آشتی نسبت به قبایل چهارلنگ را اتخاذ و تلاش کرد بین دو شاخه کنفدراسیون شکاف ایجاد کند. در سال ۱۹۲۳ م.، او سلسله فعالیت‌هایی را برای تشویق چهارلنگ برای درخواست آزادی آنها از اقتدار ایلخانی هفت‌لنگ‌ها آغاز کرد و دوباره با واکنش مشتاقانه مواجه شد. عناصر در میان چهارلنگ به رهبری بی‌بی مریم و پسرش، علی‌مردان‌خان، مشتاق بودند تا از این فرصت برای جدا شدن از کنترل خان هفت‌لنگ استفاده کنند و رضاخان را برای اتخاذ سیاست جدایی کامل تحت فشار قرار دهند. علی‌مردان‌خان شروع به نوشتن مقالاتی در مطبوعات اصفهان برای بدنام کردن خان‌های هفت‌لنگ کرد و چهارلنگ‌ها، که توسط افسران ارتش رضاخان تشویق شده بودند، نیز تلگراف‌های شکایتی علیه خان‌های هفت‌لنگ به مجلس و دیگر مقامات عالی‌رتبه تهران فرستادند. دولت تهران به موقع دستور جدایی قبایل چهارلنگ، که جمعیت آنان به حدود ۲۰۰۰ خانواده می‌رسید، را صادر و آنان را از حکومت ایالت بختیاری جدا کرد و آنها را تحت ایل بیگی و ایلخانی خودشان قرار داد که کاملاً مستقل از هر قدرت قبیله‌ای مرکزی بودند.

Lorraine to Curzon, 20 September 1923, FO371/9043/E10202/1416/34; M.Y. Young to the General Manager, APOC, 23 March 1923, BP 71724. For Bibi Maryam: Oehler [1993: 129-42].

^۲. Elkington to the General Manager, APOC, 19 May 1923, BP 71724.

^۳. Elkington to the General Manager, APOC, 17 August 1923, BP 71724.

قوانین لباس، اسکان کوچگردان، ثبت زمین، و ایجاد انحصارات دولتی بر روی تریاک و تنباکو، نشان‌دهنده یک حمله اجتماعی و اقتصادی مستقیم به فقرای روستایی، هم ساکن و هم چادرنشین، بود.

خیزش‌های روستایی سال ۱۹۲۹ م./۱۳۰۰ ش. ناشی از اجرای ناگهانی این اقدامات افراطی بود، این خیزش‌ها هم به دلیل مقاومت در برابر خود اقدامات و هم به دلیل حذف کسانی بود که مسئول این اقدامات بودند. این خیزش‌ها به هیچ‌وجه توسط بلندمرتبه‌ترین خان‌های قبیله‌ای، که اکنون با رضاخان و دولت جدید مرتبط و وابسته بودند، رهبری نمی‌شدند، بلکه توسط خان‌های جوان، تابع و کوچک و کلانترهای کوچک هدایت می‌شدند. در واقع، این شورش‌ها حداقل به همان اندازه که علیه اشرافیت خان/ مالکانشان که به عنوان افراد ذی‌نفع از نظم جدید دیده می‌شدند، تلقی می‌گشتند، علیه دولت نیز بودند.

ویژگی ضدّ خانی این شورش بیشتر در مورد بختیاری مشهود است. اختلافات تلخ سال‌ها روابط میان خان‌های ارشد بختیاری و نسل جوان، خان‌های جوان را مسموم کرده بود.^۱ خان‌های جوان هم به دلیل رضایت سیاسی و هم به دلیل نگرانی‌های خاص مانند سؤمدیریت آنها از درآمدهای نفتی بختیاری، از بزرگان خود نفرت داشتند. به نظر می‌رسد زمانی که تعدادی از خان‌های ارشد ساکن تهران از قوانین سال ۱۹۲۸ م./۱۳۰۷ ش. برای ثبت اراضی متعلق به خان‌های جوان استفاده کردند، عامل نهایی فراهم شد. تعدادی از خان‌های جوان هفت‌لنگ به همراه خان چهارلنگ، علی‌مردان خان چهارلنگ، خود را در رأس احساس رو به رشد خشم قبیله‌ای قرار دادند تا جنبشی راهبری کنند که به همان اندازه علیه خان‌های ارشد در تهران بود.^۲ گزارش شده است که مردان قبایل آشکارا اعلام می‌کردند که دیگر حاکمیت خان‌های ارشد را به رسمیت نمی‌شناسند.^۳ رهبر اصلی این شورش علی‌مردان خان چهارلنگ بود. شورشیان خود را با دیگر گروه‌های قبیله‌ای مخالف، به‌ویژه سرتیپ‌خان بویراحمدی نیمه‌راهزن، متحد کردند. گروه‌های متعددی از راهزنان نیز به این جنبش پیوستند، به‌ویژه گروه‌هایی که توسط خیبر قانون‌شکن رهبری می‌شد. در مورد قشقائی، این شورش به سمت فرماندار نظامی، که پس از خلع صولت توسط تهران منصوب شده بود، هدایت شد و یکی از

^۱. Cronin [2003a].

^۲. برای علی‌مردان خان ببینید: Amiri [n.d.].

^۳. Elkington to Medlicott, 15 July 1929, BP 59010.

در خواست‌ها بازگشتِ صولت بود. با این حال، خاندان ایلخانی سابق اگرچه در مراحل بعدی آن با خیزش همراه بودند، اما آنها محرکش نبودند، بلکه به نظر می‌رسد که کلانتران قشقایی، که بسیار نزدیک‌تر به جمعیتِ قبیله‌ای بودند و زندگی روزمره و مشکلات خود را داشتند و هیچ سهمی در ارتباط نزدیک‌تر با دولت مرکزی نداشتند، محرک این اقدامات بودند.

بین عشایرِ بختیاری و قشقایی در جاتی از هماهنگی وجود داشت و هر دو گروه خواسته‌های مشابهی را مطرح کردند: سرپازگیری و قوانینِ لباس، که نباید در مورد آنها اعمال شود، و لغوِ ادارهٔ سرشماری، ادارهٔ ثبت اسنادِ مالکیت و انحصاراتِ دولتی.^۱ این درخواست‌ها تدافعی بودند، با هدف حفاظت از قبایل در برابر انحصاراتِ جدید دولت، که به طور عمومی ناعادلانه تلقی می‌شدند. قبایل مقاومتِ خود را از نظر تمایل به برخوردِ عادلانه و توقف نقض حقوق خود توضیح دادند. آنها قویاً شورشی بودن خود علیه قدرتی شایسته را رد کردند، زیرا برعکس، خود را قربانیانِ تعدیاتِ غیر قانونی می‌دیدند. چشم‌اندازِ خیزش آنها را می‌توان در دادخواستی یافت که گروهی از کلانترهای قشقایی تهیه کرده بودند و قرار بود در تاریخ ۷ ژوئن ۱۷۱۷ خرداد به کنسولگری بریتانیا در شیراز تحویل داده شود. کلانترها در دادخواست خود بر وفاداری‌شان به دولت و آمادگی گذشتهٔ خود برای کمک به ارتش در مبارزات آن تأکید کردند و به طور خاص به ظلم و طمعِ حاکمان نظامی به عنوان علت نارضایتی خود اشاره داشتند. آنها شکایت داشتند که سه ماه است خواستارِ عدالت هستند، ولی نادیده گرفته شده‌اند و به این نتیجه رسیدند که، در درخواستی غیرمعمول، کنسول بریتانیا عریضهٔ آنها را به اتحادیهٔ ملل اطلاع دهد.^۲ حتی فرمانده شیبانی، که برقراری مجدد نظم در جنوب توسط شاه به او محول شده بود، به نظر می‌رسید که در متنِ پیشنهادِ عفو و بخششِ خود قبول دارد که کلانترها و مردم قبایل شکایاتِ مشروعی دارند و درخواست آنها برای عدالت را تصدیق می‌کند.^۳

^۱. Clive to Henderson, 27 July 1929, FO371/13782/E3918/95/34.

^۲. تقاضای برخی از رؤسای قشقایی به کنسولگری تقدیم شد،

Shiraz (undated), Davis, Shiraz, to Clive, 10 June, 1929, FO371/13781/E3350/95/34.

اصل دادخواست به فارسی: FO248/1389/591/22.

^۳. رونوشت در ترجمهٔ بیانیة ژنرال شیبانی وجود دارد:

Clive to Henderson, 12 July, 1929, FO371/13781/E3668/95/34.

۱۲. جنگ بر سر تجارتِ تریاک

پویایی جریانِ ضدّ مالک به‌ویژه در قیام‌های شرقیِ فارس مشهود است. به نظر می‌رسد که برای جمعیتِ این منطقه، به‌ویژه قبایلِ خمسه، بحران‌های متعدّد روستایی در سال ۱۹۲۹ م./ ۱۳۰۸ ش. فرصتی را برای آنها فراهم کرد تا خود را از شر مالکِ اصلی منطقه، یعنی «قوام‌الملک ایلخان خمسه»، خلاص کنند. این منطقه شاهد بیشترین تلاش‌ها در هماهنگی بین کشتکارانِ ساکن و دامدارانِ عشایر بود که در این مورد با این حقیقت که آنها اغلب خویشاوند بودند و اصلیتِ قبیله‌ای مشترکِ خمسه‌ای داشتند، تسهیل شد.

خمسه، مانند بختیاری‌ها و قشقایی‌ها، خواسته‌هایی از جمله لغو خدمتِ سربازی و خلع سلاح را مطرح کرد، اما در اینجا مسئله اصلی مخالفت با انحصار دولتیِ اخیر بر تریاک بود. از اواخر قرن نوزدهم، تولید تریاک در ایران به صورت تصاعدی افزایش یافته و اهمیت سیاسی و اقتصادی داخلی و بین‌المللی زیادی پیدا کرده بود.^۱ در سال ۱۸۸۰ م./ ۱۲۵۹ ش.، خشخاش در ده منطقه اداری در جنوب ایران به یک محصول عمده و در سه منطقه دیگر به یک محصول فرعی تبدیل شده بود. مناطق کشت این گیاه در اصفهان، کرمان و فارس قرار داشتند که مهم‌ترین مناطق کشت این گیاه در مناطق شرقیِ فارس در اراضی تحت کنترل قوام‌الملک و اقمار او در شرق و جنوب شرقی شیراز بود. صادرات تریاک چنان سودآور بود که کسانی که در موقعیت کنترل آن بودند توانستند قدرت و موقعیت خود را به میزان زیادی افزایش دهند. در واقع، تجمیع املاک و مستغلات وسیع قوام در مزارع خاوریِ فارس از طریق دخالت وی در تجارت تریاک، تأمین مالی شده بود.^۲ با این حال، تأثیر آن، بر پرورش‌دهندگان، بیشتر منفی بود. کشت تریاک حقوق کشتِ سهم‌بری را از بین برد و روستاییان را به کارگران مزدبگیری تبدیل کرد که مجبور بودند مواد غذایی را از بازار آزاد خریداری کنند نه اینکه آن را برای خود پرورش دهند، در حالی که جایگزینی خشخاش با غلات باعث گران‌تر شدن غذا شد و خطر اینکه محصول بد منجر به قحطی شود را افزایش می‌داد.^۳ کشت‌کنندگان همچنین به شدت در برابر نوساناتِ قیمتِ بین‌المللی تریاک آسیب‌پذیر بودند.

^۱. Olson [1981:143-59].

^۲. Olsen [1981].

^۳. جایگزینی کشت خشخاش به قیمت تولید مواد غذایی بدون مقاومت صورت نگرفت. بنگرید به:

Olson [1981].

از دوره مشروطه، دولت ایران پیشنهادهای پراکنده برای کنترل تولید تریاک بخشی برای اهداف درآمدزایی و بخشی نیز برای پاسخ به فشار بین‌المللی در حال رشد ارائه کرده بود. در سال ۱۹۲۳ م. / ۱۳۰۲ ش.، دکتر آرتور میلسپا^۱، مشاور مالی جدید آمریکایی، اولین تلاش خود را برای متمرکز کردن و ایجاد کنترل دولتی بر تجارت تریاک انجام داد که بلافاصله در شهر اصفهان بحران ایجاد شد. صدها نفر در تلگراف‌خانه جمع شدند و به دولت تلگراف زدند و کشاورزان برای اعتراض به شهر آمدند. شورش‌ها در خیابان‌ها اتفاق افتاد؛ برای پراکنده کردن جمعیت، مجبور به فراخوان نیروها شدند و تعدادی از تظاهرکنندگان، از جمله پنج دهقان، توسط ارتش مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و کشته شدند.^۲ پس از آن که شهر تحت حکومت نظامی قرار گرفت و مالکان و بازرگانان عمده مجبور به ترک شهر شدند، آشوب فرو نشست.

در سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۷ ش.، تلاش‌های دولت برای نظارت بر تریاک با ایجاد انحصار دولتی بر تجارت به اوج خود رسید. انحصار جدید هم به کشت‌کنندگان و هم به تعداد بسیار زیاد و متنوع غیرپروورش‌دهندگان، که در این تجارت درگیر بودند، به سختی ضربه زد. اگرچه مالکان بزرگ و بازرگانان از طریق تریاک ثروتی به هم زدند، اما تجارت به طور گسترده گسترش یافت و این خصیصه با تعداد زیادی معاملات کوچک مشخص بود. برای شمار زیادی از مردم در مناطق تولیدکننده، تریاک به عنوان پول رایج استفاده می‌شد. در هنگام برداشت محصول، فروشنده‌گان دوره‌گرد و مغازه‌داران کوچک، که کالاهای خود را به صورت اعتباری به روستاییان عرضه کرده بودند، به روستاها می‌رفتند تا پول خود را در قالب شیره تریاک دریافت کنند. به مَلاهای روستا هدایایی از شیره داده می‌شد و به نجارها و آرایشگران دهکده نیز شیره داده می‌شد. خود میلسپو شرح داده است که چگونه به محض شروع تجمع شیره، «هزاران فروشنده مواد و شیرینی کوچک از شهرهای بزرگ خارج می‌شوند و کالاهای خود را برای تهیه شیره عرضه می‌کنند. در اویش، داستان‌گویان، گدايان، موسیقی‌دانان و صاحبان حیوانات نمایشی از یک منطقه به منطقه دیگر می‌روند و پاداش یا صدقه خود را به صورت شیره تریاک حاصل از کندن با لبه تخت‌کارد بر کف دست یا بر کاسه‌های کوچکی که درویش‌ها حمل می‌کنند، می‌گیرند. این مهاجران اموال خود را به خریداران تریاک، که در حال مسافرت

¹. Dr Arthur Millspaugh

². Millspaugh [1925: 191–2].

هستند و همچنین از روستاییان خرید می‌کنند، می‌فروشند.^۱ بیش از هزاران نفر از مردم، که بخش بزرگی از درآمد سالانه‌شان وابسته به برداشت تریاک بود، بلافاصله با اجرای انحصار دولتی، از کار خود محروم شدند.

انحصار تریاک خشم شدیدی را در میان گروه خمسه در خاور فارس و دیگر مناطق جنوب ایران، که به شدت در کشت خشخاش دست داشتند، برانگیخت. یک شکایت خاص مربوط به ارزیابی ظاهراً خودسرانه محصول تریاک در رقمی بسیار پایین‌تر از آنچه قبلاً در بازار آزاد به دست می‌آمد بود.^۲ سپس، در بهار ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.، در میان نارضایتی شدید، دولت به عنوان بخشی از سیاست کلی خود برای جدا کردن اشراف قبیله‌ای و ایالتی از پایگاه‌های محلی، قوام‌الملک را از قلمرو کنفدراسیون ایلخانان خمسه و فرمانداری او در شرق فارس عزل و فرماندار نظامی را به جای او منصوب کرد.^۳ با اجرای این مرحله، کل هرم ظریف قدرت در شرق فارس فرو ریخت. قبایل خمسه بلافاصله از این فرصت استفاده کردند تا هم از دست ایلخان و هم از دست بزرگ‌ترین زمین‌دار منطقه و از انحصار منفور تریاک رهایی یابند. آنها از پذیرش فرماندار نظامی امتناع کردند و رؤسای بخش‌های کوچک خمسه، به‌ویژه بهارلو، شروع به تثبیت قدرت خود کردند. بهارلو به سرعت بخش جنوب شرقی این استان و سپس حتی مرزهای غربی استان کرمان در همسایگی آن را فرا گرفتند.

نفرت گسترده از انحصار تریاک عاملی بسیار مهم در سرنگونی قدرت دولت در شرق فارس بود و توانست جمعیت ناهمگون منطقه، اعم از ساکن و کوچ‌نشین در روستاها و شهرک‌های کوچک، را علیه رژیم تهران متحد کند. اگرچه بخش اعظم جنگ توسط عناصر چادرنشین بهارلو انجام شد، اما آنها از حمایت فعالانه و منفعلانه هر دو گروه چادرنشین غیر خمسه و روستاییان یکجانشین برخوردار بودند. هنگامی که بهارلو علیه دولت قیام کرد، با قبایل غیر خمسه در لار و سرکوه متحد شد و حمایت مردم ساکن در مناطق داراب و فسا را به دست آورد.^۴ بسیاری از کشت‌کنندگان مزارع شرق فارس از اهالی خمسه بودند. نواحی آنها

^۱. Millspaugh [1925: 190-91].

^۲. Note on Statement by Mr Shaw, Geologist, Re. Situation in Fars, no date, BP59010.

^۳. Chick, Shiraz, to Clive, 15 March 1929, FO371/13781/E1872/95/34.

^۴. خلاصه رویدادها و شرایط در فارس در طول سال منتهی به:

31 March 31 1930, Davis, Shiraz, to Clive, 24 April 1930, FO371/14551/E3025/3025/34.

بزرگ‌ترین تولیدکنندگان تریاک در فارس بود و آنها از شورش بهارلو، که به وضوح شکایات آنها را بیان می‌کرد، حمایت کامل کردند.^۱

تا اواخر تابستان و پاییز سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.، شورش‌های روستایی در جنوب تا حد زیادی از تب و تاب افتاده بود و دولت، از طریق ترکیبی از نیروهای نظامی و امتیاز و سازش گسترده اما موقت، شروع به تثبیت مجدد قدرت خود کرد.^۲ این قیام‌ها در واقع آخرین مخالفت جمعی مهم روستایی دوره رضا شاه بودند و اقدام آنها در به تأخیر انداختن، منحرف کردن یا تعدیل اراده رژیم برای تحمیل دستور کار خود در یک دهه سختی شدید در سراسر حومه شهر ناموفق بود. فقرای روستایی، هم کشاورزان و هم عشایر، خود را خلع سلاح دیدند، مالیات‌های سنگین بر آنها بسته شد تا برای پروژه‌های معتبر رژیم، راه آهن ایران و ارتش، درآمد داشته باشند

^۱ Davis, Shiraz, to Clive, 31 July 1929, FO371/13782/E4083/95/34.

در مناطقی که آنها قدرت خود را تثبیت کردند، بهارلو یک سیاست سازگار با انحصار دولتی تریاک داشت. آنان محصول تریاک را از انحصار در می‌آوردند و قسمت عمده آن را به دست کشاورزان می‌سپردند تا در بازار آزاد، که اکنون باز بود، دوباره به فروش برسانند، ولی سهم ده درصدی خود را، که بنا به مقررات جدید، دولت مدعی بود که مالیات است، برای خود نگاه داشتند. به نظر می‌رسد که فقط کمتر از ده درصد آنها را حفظ کرده‌اند. برای مثال تا پایان آوریل ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.، بهارلو شهر و منطقه داراب را اشغال کرده و مقامات دولتی را بیرون رانده بود. سپس آنها انبارهای غله و تریاک دولتی را تصرف کردند و پس از نگه داشتن کمتر از ده درصد، که معادل مالیات انحصاری تریاک بود، برای خودشان مابقی تریاک را به کشاورزان بازگرداندند. در ۱۸ اردیبهشت، آنها فسا، که در ادامه جاده داراب به سوی شیراز بود، را متصرف شدند. در اینجا نیز آنها تریاک را با اندک پولی به تولیدکنندگان آن بازگرداندند و تنها سهم دولت را حفظ کردند. تا پایان ماه خرداد، آنها منطقه نیریز را در اختیار داشتند و کل منطقه را اداره می‌کردند و به جمع‌آوری سود می‌پرداختند. به علاوه آنها در شرق نیز سعیدآباد را در اختیار داشتند. آنها تا پایان ماه دی تمام سرزمین‌های شرق و جنوب شرقی شیراز را تا غرب کرمان، جایی که به هیچ نماینده کشوری و نظامی تهران اجازه استقرار داده نشده بود، در تصرف خود داشتند. آنها، علاوه بر قلمرو قبایله‌ای خود، شهرها و نواحی داراب، فسا، سروستان، نیریز و اسطهبانات را نیز در اختیار داشتند. همه‌جا شیوخ کوچک بهارلو نقش مقامات سابق را به خود اختصاص دادند و مالیات‌های دولتی و حتی اجاره املاک قوام‌الملک را جمع‌آوری کردند. در یک تغییر شکل جالب و آینه‌ای از سیاست دولت، در شهرهایی مانند داراب و نیریز، بهارلو سیاست وضع جریمه برای همه کسانی که لباس‌های اروپایی جدید یا کلاه پهلوی می‌پوشیدند را، درست مانند پلیس که قبلاً کسانی را که لباس‌های سنتی را بعد از معرفی قانون لباس یک‌سان می‌پوشیدند جریمه می‌کرد، وضع کرد. حتی مقدار جریمه هم همان ۵۲ قران بود.

Davis, Shiraz, to Clive, 15 May 1929, FO371/13781/E2814/95/34; Weekly Diary of Happenings in Shiraz and Fars, Saturday 29 June, BP 59010; Davis, Shiraz, to Clive, 31 July 1929, FO371/13782/E4083/95/34; Clive to FO, 12 July 1929, FO371/13781/E3315/95/34; Weekly Diary of Happenings in Shiraz and Fars, Thursday 27 June, BP 59010.

^۲ برای توضیح روند قیام‌ها و سرکوب آنها، بنگرید به:

و آنها به طور فزاینده‌ای در برابر کار اجباری و خدمت سربازی آسیب‌پذیر شدند. با این حال، در طول دهه ۱۹۳۰ م.، فقرای روستایی، اگرچه از مواجهه با مقامات اجتناب می‌کردند، اما با استفاده از طیف وسیعی از استراتژی‌ها به تلاش برای بهبود شرایط خود ادامه دادند.

۱۳. سرقت به مثابه مقاومت

یکی از استراتژی‌های اصلی بقا و مقاومت اتخاذ شده توسط روستاییان، به‌ویژه عشایر فقیر، راهزنی بود. تا دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش.، راهزنی در ایران عموماً به عنوان میراثی از گذشته تلقی می‌شد، دوره‌ای که با ضعف و ازهم‌پاشیدگی اقتدار دولت، عقب‌ماندگی و انزوای روستاها و قدرت کنترل نشده خان‌های قبیله‌ای و پیروان مسلح آنها مشخص بود. با توجه به این دیدگاه، با نوسازی و یکپارچگی ملی، راهزنی که یک هرج و مرج تلقی می‌گردید به راحتی سرکوب می‌شود. با این حال، در حقیقت، در دهه‌های حکومت رضاشاه، نه ناپدید شدن تدریجی راهزنی، بلکه تغییر در ماهیت آن دیده می‌شود. پیشرفت موفقیت‌آمیز حکومت جدید در نیمه اول دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. در واقع باعث کاهش آشوب‌های روستایی از هر نوع شد. اما از اواسط دهه به بعد، خصوصاً در مواجهه با وخیم شدن اوضاع در روستاها از اواخر دهه ۱۹۲۰، راهزنی مجدداً به طور گسترده فراگیر شد. فقیرسازی روستایی ناشی از سیاست‌های توسعه رژیم، برهم‌زدن و ازهم‌پاشیدگی سازمان قبیله‌ای به واسطه تمرکز دولت، ترس از مقامات نظامی جدیدی که بر قبایل قرار گرفته بودند و استقرار اجباری و فروپاشی اقتصاد عشایری، همگی حاشیه‌ها و جامعه قبیله‌ای را مجبور به راهزنی دائمی می‌کرد. با وجود دغدغه‌های امنیتی مقامات در حومه شهر، راهزنی در طول دهه ۱۹۳۰ م. ادامه یافت و راهبردی را به وجود آورد که به موجب آن روستانشینان فقیر، به‌ویژه عناصر کوچ‌نشین، که گاهی اوقات با دیگر چهره‌های حاشیه‌ای مانند سربازان فراری از ارتش متحد می‌شدند، همچنان به طفره رفتن و مبارزه با دولت جدید ادامه دادند. این راهزنی نه میراثی از دوران پیش از مدرن بود و نه یک هرج و مرج، بلکه خود توسط آن ایجاد شد و پاسخی به شرایط نوسازی سریع و مستبدانه و فروپاشی اجتماع روستایی بود.

چنین راهزنی‌ای کاملاً متمایز از آداب و رسوم حمله و برداشتن گوسفند بود که به طور معمول محدود و در محیط‌های دامداری رایج بود. این راهزنی به معنای تحکیم گروه‌های راهزن نسبتاً پایدار و دائمی بود که توسط مقامات غیرقانونی تلقی می‌شوند، از بافت قبیله‌ای و

سلسله‌مراتب خود جدا می‌شوند اما در سطوح مختلفی ارتباط خود را با مردم محلی حفظ می‌کنند. این ارتباط ممکن است بسیار نزدیک و پشتیبانی‌کننده باشد، به خصوص در جایی که روابط خویشاوندی وجود دارد، اما ممکن است عمیقاً متضاد و استثمارگری نیز باشد. هم جوامع روستایی و هم جوامع عشایری اغلب به راهزنان کمک می‌کردند، اما در جایی که از کمک دریغ می‌شد، ممکن بود راهزنان با روستاهای «متخاصم» رفتاری بسیار وحشیانه داشته باشند.^۱ با این همه، در همه‌جا، در بحث عمومی، قدرت راهزن را با ضعف و جبن‌ژاندارم‌ری مقایسه می‌کردند که احتمالاً منعکس‌کننده نفرت روستاییان فقیر از فساد و ستمگری مقامات بود.^۲

ظهور مجدد راهزنی در نتیجه کنترل شدیدتر دولت و سیاست‌های اقتصادی و سیاسی رژیم ممکن است در مورد قبایل قشقایی دیده شود. در سال ۱۹۲۵ م. / ۱۳۰۴ ش.، قشقایی‌ها ظاهراً از کنار گذاشتن ایلخانی استقبال و دوره‌ای از نظم و امنیت را پیش‌بینی کرده بود. با این حال، آنها دریافتند که ایجاد کنترل نظامی مستقیم هیچ پیشرفتی در شرایط آنها ایجاد نمی‌کند. برعکس، ورود هم‌زمان یک فرماندار نظامی غارتگر و فاسد و مقامات سیری‌ناپذیر وزارت دارایی، که اکنون همه‌جا با ارتش همراه بودند، نقطه عطفی در برهم‌خوردن آرامش فارس شد. ظرف یک سال، شرایط در فارس به سرعت رو به وخامت گذاشت. تحمیل نظام جدید مالی و نظامی، به ازهم‌پاشیدن همبستگی قبیله‌ای و ظهور راهزنی در میان گروه‌های قبیله‌ای محروم و به حاشیه رانده شده منجر شد. تعداد زیادی از چادرها واحدهای قبیله‌ای خود را ترک کردند و کم‌وبیش به عنوان یاغی در بخش‌های مختلف استان مخفی شدند.^۳

^۱. برای مثال، در طول تابستان سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش.، روستای گیون صحنه یک قتل عام بود، زمانی که گروه تحت رهبری سرتیپ‌خان، که با شورش بختیاری همکاری می‌کرد، بین ۳۰ تا ۴۰ مرد، زن و کودک را قتل عام کردند. روستاییانی که ارتش برای آنها اسلحه توزیع کرده بود، در برابر خواسته‌های سرتیپ‌خان برای تأمین تدارکات مقاومت کرده بودند و ظاهراً این قتل عام تلافی دستگیری برادر سرتیپ‌خان در تهران بود.

Acting Consul Davis to Clive, Shiraz, 21 August 1929, FO371/13782/E4424/95/34; Report of Political Happenings, 19–28 August 1929, Shiraz and Fars, BP 59010.

^۲. یادداشت‌هایی از سفر به ایالت خراسان و گرگان (استرآباد):

V.A.L. Mallet, 18 October 1935, Knatchbull-Hugessessn to Hoare, 24 October 1935 FO371/18992?E6776/608/34.

^۳. Chick to Nicolson, 12 July 1926, FO371/11502/E4812/4323/34.

یکی از ویژگی‌های برجسته بحران‌های روستایی سال ۱۹۲۹ م. / ۱۳۰۸ ش. وسعت مشارکت گروه‌های عمده راهزن بود. حتی پیش از این فراز و نشیب‌ها در جنوب ایران، هرج و مرج اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به وجود آمده به وسیله روایت مستبدانه رژیم از مدرنیته در مناطق روستایی، در میان کشاورزان و عشایر، منجر به عقب‌نشینی از سوی این جوامع به راهزنی دائمی شده بود. مهدی سرخی، که رهبری گروه عمده‌ای از راهزنان را بر عهده داشت، یک نمونه از این فرایندها را ارائه کرد. مهدی سرخی یک مالک کوچک زمین و خان سرخی، قبیله‌ای کوچک، متحد اما نه واقعاً وابسته به قشقایی، نیمه‌یکجانشین و به شدت درگیر کشت تریاک بود. با ظهور مجدد راهزنی در اواسط دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. به عنوان یک استراتژی مقاومت روستایی، مهدی به واسطه بی‌عدالتی مقامات محلی به یک یاغی تبدیل شد. مقامات محلی او را به خاطر برخی رفتارهای خلاف قبیله‌اش زندانی کرده بودند و سپس اجازه غارت چادرهایش را دادند. از سال ۱۹۲۶ م. / ۱۳۰۵ ش. به بعد، مهدی تعدادی از قبایل کوچک‌تر قشقایی و سرخی را در اطراف خود جمع کرد.^۱ تحمیل انحصار تریاک در سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۷ ش. مهدی را از یک یاغی به رهبر یک جنبش روستایی تبدیل کرد، زیرا مقاومت گسترده در برابر انحصار در میان کشاورزان در سراسر فارس آغاز شد و او و قبیله‌اش فعالانه خود را در شورش قشقایی درگیر کردند.^۲ بار دیگر شورش بختیاری به وضوح ارتباط میان کشاورزان، قبایل کوچ‌رو و راهزنان حاشیه‌ای را نشان می‌دهد. برای مثال، در ماه خرداد، فرمانده‌ای به نام خیبر، از یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های راهزن، به همراه ۲۰۰ نفر از اهالی بختیاری، روستای طاغون را در جاده اصفهان-شیراز تصرف کرد. او سپس انبار دولتی تریاک را باز کرد، ده درصد از درآمد دولت را برداشت و بقیه را با گرفتن رسید به دهقانان بازگرداند.^۳ این نوع واکنش به انحصار دولتی جدید تریاک نیز به طور گسترده در طول شورش بهارلو وجود داشته است.

در ایران پیشامدرن، راهزنی دارای رابطه‌ای هم‌زیستانه با نیروهای اولیه نظم و قانون در سطح محلی بود. برای مثال، امنیت یا محافظان جاده، که توسط فرمانداران محلی یا خان‌های قبیله‌ای از میان عشایر به کار گرفته می‌شدند، ممکن بود اغلب به عنوان همان راهزنان، که

^۱. Chick to Nicolson, 12 July 1926, FO371/11502/E4812/4323/34.

^۲. بیات [۱۳۶۵: ۶-۱۲۵]

^۳. Clive to Henderson, 27 July 1929, FO371/13782/E3918/95/34.

قرار بود آنها را دستگیر کنند، در تاریکی شب راهزنی نمایند و فرمانداران ممکن بود با سارقان متحد شوند و در غارت آنها سهیم شوند. با ورود مدرنیته و دولت جدید در دهه ۱۹۲۰م. / ۱۳۰۰ش، این رابطه و چارچوب اجتماعی ای که از آن حمایت می‌کرد، فرو ریخت. تحکیم دستگاه اداری دولتی و ایجاد ارتش مدرن، با ورود مقامات و اداراتی از مناطق دوردست و بدون ارتباطات محلی و معرفی کدهای قانونی مشخص و ثابت، به معنای پایان دادن به مرز قابل نفوذ بین نیروهای قانونی و غیرقانونی بود.^۱

این راهزنی اغلب، هم در گفتمان مردمی و هم در گفتمان علمی، به عنوان نماینده و قهرمان روستایی مظلوم به تصویر کشیده شده است.^۲ مسلماً راهزنی، از نوعی که در بالا توضیح داده

۱. اجرای قانون خدمت اجباری در سال ۱۹۲۵م. / ۱۳۰۴ش. و اعمال بیرحمانه آن در سراسر نواحی روستایی شخصیت تازه‌ای به انبوه بزهکاران روستایی و فراری ارتش داد. همانطور که در تاریخ عثمانی هم مشهود است، فراری، به طور کلی یک شخصیت مدرن کاملاً متمایز از محافظ جاده و خارج از خدمت محلی بود و به علت نبود سربازگیری اجباری و یک ارتش منظم، سرباز فراری در سنت سرقت در ایران مرسوم نبود. با این حال، تا اواخر دهه ۱۹۲۰م. / ۱۳۰۰ش، این فراری از ارتش، با کمی تجربه نظامی، به یک تهدید خاص و جدی برای امنیت روستایی تبدیل شده بود. مثال‌ها عبارتند از: سید فرهاد، سرباز سابق ژاندارمی که در کاشان در اواخر دهه ۱۹۲۰م. / ۱۳۰۰ش. فعال بود و سرهنگ گیگو، سرباز فراری ارتش. مورد گیگو به طور خاص جالب توجه است. یک ارمنی به نام گیگو که فرماندهی دسته ارمنی، به عنوان یک واحد مستقل در ارتش جدید، را بر عهده داشت. این دسته یکی از واحدهای کارکشته ارتش جدید بود و خدمات بزرگی در خدمت نظام انجام داده بود. این واحد به‌ویژه در مبارزات مسلحانه در لرستان مهم بود، جایی که به خاطر خشونت مشهور شد. گیگو دستیار نزدیک فرمانده ارتش این ناحیه، ژنرال امیراحمدی، بود و قربانی توطئه‌ای شد که دشمنان امیراحمدی آن را طراحی کرده بودند. او متهم به تلاش برای قاچاق تریاک و به زندان محکوم شد اما فرار کرد. در نتیجه او رهبر گروهی از راهزنان شد که به دنبال شورشیان قبیله‌ای در میان عشایر لر، که او قبلاً به سرکوب آنها متهم شده بود، شروع به فعالیت کردند. گروه گیگو یک سری حملات جسورانه به اهداف اصلی ارتش و نقشه‌برداران راه‌آهن، که مسیر را برای راه‌آهن سرتاسری ایران آماده می‌کردند، را آغاز کردند و حتی در جریان حمله موفقیت‌آمیز به کاروان بزرگی از ماشین‌ها و کامیون‌ها، کنسول و معاون آمریکایی را قبل از اینکه خودش دستگیر و زندانی شود، دستگیر کردند.

۲. مورد مشهورتر:

by Hobsbawm [1969].

برای دیدگاهی متفاوت، بنگرید به:

Barkey [1994].

برای یک نمایش ادبی از دیدگاه Hobsbawm از راهزنان در محیط ترکیه، رمان و داستان‌های کوتاه یاشار کمال [۱۹۶۱]؛ [۱۹۶۸] را ببینید. تمایل مبهم به رمانتیک کردن توسط بلوک و دیگران مورد انتقاد قرار گرفته است، کسانی که اشاره کرده‌اند که اغلب به عنوان رقیب عمل نمی‌کنند، بلکه به عنوان مجریان قدرت مالک در حومه شهر عمل می‌کنند. مثلاً راهزنان مستأجران یا کارگران متمرّد را به جای مالک تهدید می‌کنند زیرا مالک در عوض این اطمینان را می‌داد که آنها می‌توانند غارتشان را حفظ کنند و از دسترس پلیس دور بمانند.

شد، یک استراتژی برای بقای روستایی و گاهی مقاومت بود، اما اساساً دفاعی بود و جهت‌گیری آشکار سیاسی کمی را نشان می‌داد. پدیده «راهزنی اجتماعی»، راهزنی‌ای که برنامه اصلاح سیاسی و اجتماعی را تنظیم می‌کند، در ایران بسیار نادر است.^۱ راهزنی اجتماعی به‌ویژه با مناطقی مرتبط است که دارای سنت قوی شورش روستایی هستند. اگرچه ایران به طور کلی فاقد چنین شورش‌هایی بوده است، اما تا حدی در استان‌های گیلان و مازندران در حاشیه دریای خزر به وجود آمدند و در واقع در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. موارد متعددی از راهزنی اجتماعی را به وجود آوردند.^۲ برای مثال، در سال ۱۹۲۲ م. / ۱۳۰۲ ش.، دو تن از پیروان سابق جنبش کوچک‌خان جنگلی، سید جلال و کربلایی ابراهیم، به طور جداگانه به عنوان راهزن-شورش‌ی در جنگل گیلان فعال شدند.^۳ هر یک تعداد کمی از طرفداران خود را جمع کرده و به نظر می‌رسد که تلاش کرده‌اند تا جنبش جنگلی را در میان کشاورزان محلی احیا کنند. گروه کربلایی ابراهیم به حدود ۳۰۰ نفر رسید و پیش از سرکوب گروه توسط ارتش و به دار آویخته شدن کربلایی ابراهیم در رشت، کنترل کسما، پایگاه سابق کوچک‌خان و دو روستای مجاور را در دست گرفتند. سید جلال همچنین در حدود ۲۰۰ مرد مسلح از جمله چند فراری از ارتش را جمع‌آوری کرد و شروع به ایجاد کنترل روستاهای گیلانی نمود. بسیاری از روستاییان در نتیجه اقدامات تلافی‌جویانه علیه غیرنظامیانی که ارتش اغلب به آنها متوسل می‌شد، شروع به حمایت از او کردند. اما در عرض چند ماه، سید جلال نیز دستگیر و اعدام شد. در سال ۱۹۲۵ م. / ۱۳۰۴ ش.، یک راهزن شورش‌ی دیگر به نام حیدرخان در گیلان ظهور کرد و تا سال ۱۹۲۶ م. / ۱۳۰۵ ش. چندین گروه راهزن در جنگل فعال بودند. یکی از این گروه‌ها توسط یک افسر فراری از ارتش به نام ابراهیم‌خان رهبری می‌شد که تعدادی افسر و سرباز فراری نیز با او بودند. ابراهیم‌خان آرزو داشت که کوچک‌خان دوم شود و به روستاهایی که در آنها کار می‌کرد دستور داد که مالیات‌ها به او پرداخت شود و در بیانیه‌ای ادعا کرد که سازمان او علیه آن خائنانی

[Blok, 1972].

^۱. برای مفهوم «راهزنی اجتماعی»، نگاه کنید به:

Hobsbawm [1969].

^۲. برای شورش‌های کشاورزان در استان‌های خزری، بنگرید به:

Afary [1996: 145–76] and Kazemi and Abrahamian [1978].

^۳. برای جنبش سیاسی و رادیکال اجتماعی جنگلی، که در گیلان بین انقلاب مشروطه و ایجاد رژیم جدید در ایران در سال ۱۹۲۱ فعالیت می‌کرد، بنگرید به:

Kazemi and Abrahamian [1978] and Chaqueri [1995].

است که برای به دست آوردن کنترل ایران به انگلیسی‌ها کمک می‌کنند. با این حال، گروه او در مهر ماه توسط ارتش سرکوب شد.

در طول دهه ۱۹۳۰ م. / ۱۳۱۰ ش.، راهزنی همچنان امنیت روستایی را تهدید می‌کرد و گروه‌های قبیله‌ای با مخالفت سیاسی، فروپاشی اجتماعی و مشکلات اقتصادی به این منطقه رانده می‌شدند. در دهه ۱۹۳۰ م. / ۱۳۱۰ ش.، راهزنی به خودی خود دچار یک جهش در قاچاق شد که در پاسخ به انحصار جدید دولت بر تجارت خارجی، بر روی محصولات پولی مانند تریاک و تنباکو و به‌ویژه مالیات‌های گسترده داخلی، حدود ۶۰۰ درصد افزایش قیمت، بر کالاهای اساسی مانند چای و شکر اعمال شد. شیوع قاچاق و جدی بودن آن از سوی دولت با مجازات‌های شدیدی که در دهه ۱۹۳۰ م. / ۱۳۱۰ ش. اعمال شد، نشان داده شد، از جمله حبس طولانی‌مدت، مجازات مرگ و استفاده از دادگاه‌های نظامی.^۱ همانند راهزنی، قاچاق نیز با حمایت جوامع محلی که به آن وابسته بودند، رونق یافت. برای مثال، در تابستان سال ۱۹۳۵ م. / ۱۳۱۴ ش.، دولت تصمیم گرفت تا حجم عظیمی از قاچاق که در کرمانشاه در جریان بود را سرکوب کند. پس از دستگیری یکی از بزرگ‌ترین قاچاقچیان محلی، حدود ۵۰ تاجر محلی نیز به اتهام همدستی دستگیر شدند. در پایان تحقیقات، رئیس پلیس، فرماندار و فرمانده پادگان همه در این ماجرا دست داشتند.^۲

۱۴. قانون و شکایات به عنوان مقاومت

فقرای روستایی نیز به تلاش برای بهره‌برداری از چنین فرصت‌هایی ادامه دادند زیرا قادر به متقاعد کردن و تحت فشار قرار دادن مقامات بودند. یک استراتژی شامل استفاده از دادگاه‌های مدرن جدید بود. جنبش دهقانان چهارمحال آمادگی و توانایی خود را برای طرح شکایات از مالکان به دادگاه‌های جدید عدلیه نشان داده بود. اطلاعات کمی در مورد وسعت و دامنه تلاش‌های دهقانان برای استفاده از دادگاه به این روش وجود دارد و قطعاً درست است که روستاییان در عمل «دسترسی کمتری به دادگاه و توانایی کمتری برای مطرح کردن پرونده»

^۱. Butler to Eden, 1 October 1936, FO371/20053/E6589/6589/34.

^۲. یادداشتی درباره وضعیت سیاسی و اقتصادی در کرمانشاه:

July 1935, Acting Consul Gault to Knatchbull-Hugessen, 2 August 1935, FO37118997/E5144/5144/34.

خود» نسبت به مالکان داشتند.^۱ با این حال، شواهد پراکنده حاکی از آن است که توسل روستاییان به این گزینه ممکن است رایج‌تر از آن چیزی باشد که معمولاً تصور می‌شد. علاوه بر مورد بختیاری، شکایات قراگوزلو، خانواده بزرگ زمین‌دار همدانی به عنوان مثال، با وجود اغراق آشکار، به نظر می‌رسد که این مفهوم را اثبات می‌کند. در سال ۱۹۳۳ م. ۱۳۱۲/ش.، این مالکان به یکی از مقامات رسمی بریتانیا گفتند که کشاورزان آنها «کاملاً از کنترل خارج شده‌اند و هر بار که مالک تلاش می‌کند تا حقوق خود را ثابت کند یا با تصویب آن به منظور بهبود وضع غیر عادی استفاده کند، از پلیس و دادگاه‌ها درخواست استیناف می‌کنند».^۲

روستاییان و مردم قبایل همچنین به استفاده گسترده از یک استراتژی مشترک برای اعتراضات شهری ادامه دادند: ارائه دادخواست‌هایی که شکایات آنها را نشان می‌داد و درخواست غرامت از اشخاص و نهادهای قدرتمند، به‌ویژه مجلس و شاه. این عرایض حاکی از آن است که روستاییان فقیر از عدالت طبیعی، شرایط اعمال قدرت مشروع و حقوق خود به خوبی آگاه بودند. چنین دادخواست‌هایی معمولاً درخواست‌های خود را به زبان مشروعیت و عدالت مطرح می‌کردند و به یک قدرت غاصب علیه نقض آنها اعتراض می‌کردند.^۳

با احیای نهاد سلطنت پس از سال‌های ۲۶-۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۴-۱۳۰۵ ش. و کاهش اهمیت مجلس، شاه به طور فزاینده‌ای مورد توجه عرایض و درخواست‌ها قرار گرفت. این امر همچنین حاکی از آن بود که طبقات فقیر و حتی برخی از نخبگان معتقد بودند که شاه از وضع واقعی دهقانان آگاهی ندارد، بلکه رنج آنان تقصیر مقامات نالایق یا ظالم است. نتیجه این عقیده این بود که اگر فقط این بی‌عدالتی‌ها را به اطلاع شاه برسانند، آنگاه اطمینان خواهند داشت که آنها اصلاح خواهند شد. در نتیجه این افکار، درخواست‌های بسیار زیادی به شاه تسلیم شد. افزایش عدم دسترسی شاه، که از ترس ترور به وجود آمده بود، بدان معنا بود که این درخواست‌ها معمولاً باید از طریق کانال‌های رسمی ارسال می‌شد. برای نمونه، هنگامی که

^۱. Lambton [1953: 189].

^۲. Hoare to Simon, 17 March 1933, FO371/16953/E1869/1101/34.

^۳. دادخواهی کلانتران قشقایی را بالاتر ببینید. یک مثال معمول دیگر از لرستان است. پس از اینکه تعدادی از سران لر توسط فرمانده ارتش در غرب ایران به قتل رسیدند، با وجود آنکه آنها خود را به واسطه وعده عفو او که بر قرآن مهر و موم شده داده بود، تسلیم کرده بودند. لرها به مجلس نوشتند که آنها ایرانیان وفادار بودند اما مجبور به جنگ با اقدامات فرمانده لشکر ارتش غرب شده بودند.

IS no.22, 31 May 1924, FO371/10132/E5858/255/34.

شاه در سال ۱۹۳۰ م. / ۱۳۰۹ ش به کرمانشاه رفت، ۶۰۰ دادخواست مبنی بر درخواست کمک از وی یا به منظور رفع اشتباهات مختلف دریافت شد.^۱ با این حال، گاهی اوقات، شاکیان در راستای سنتی قدیمی، تلاش‌های ناامیدانه‌ای می‌کردند تا شخصاً به شاه نزدیک شوند و مستقیماً از او درخواست کمک کنند.^۲

با پایان یافتن مرحله رادیکال در اوایل دهه ۱۹۳۰ م. / ۱۳۱۰ ش، رژیم وارد دوره تضعیف روحیه شد و با توجه به امنیت سیاسی، استراتژی اجتناب در مناطق روستایی امکان‌پذیر شد. برخی از سخت‌ترین اثرات سیاست اسکان عشایر، به‌ویژه، با استفاده وسیع از رشوه‌خواری تخفیف یافت. برای مثال، در طول سال‌های ۳۷-۱۹۳۶ م / ۱۳۱۵-۱۳۱۶ ش، فرماندار فارس، عبدالفتح دولتشاهی، در تبانی با فرمانده ارشد نظامی محلی، ژنرال زندیه، ۷۰۰ ریال از هر خانواده عشایر فارس، که طبق معمول اجازه مهاجرت داشتند، گرفت؛ در حالی که گزارشاتی به تهران فرستاده شد که همه آنها در خانه‌ها ساکن شده‌اند. هر دو اخراج و دستگیر شدند. پس از آن، در سپتامبر ۱۹۳۷ م. / ۱۳۱۶ ش، سه مقام مسئول اداره و اسکان قبایل قشقایی و خمسه در فارس نیز از کار برکنار شدند. آنها ظاهراً گزارش‌هایی را به تهران ارسال کرده بودند مبنی بر اینکه تعداد زیادی خانه برای قبایل ساخته شده است. یک افسر ارشد ارتش، که برای بازرسی منطقه از تهران فرستاده شده بود، دریافت که گزارش‌های آنها نادرست بوده و هیچ پولی از مجموع ۱ میلیون ریال اختصاص داده شده به فارس برای اسکان قبایل داده نشده است.^۳

با این حال، در جایی که اجتناب غیرممکن بود، اقدامات مجزا از مقاومت خشونت‌آمیز نیز ادامه یافت. اگرچه تا دهه ۱۹۳۰ م. / ۱۳۱۰ ش. سیاست رسمی خلع سلاح به طور جامع بر

^۱. Consul Hoyland to Dodd, Kermanshah, 30 September 1931, FO371/15341/E5391/146/34.

^۲. به عنوان مثال در سفر سال ۱۹۳۰ م. شاه به سیستان و به هنگام نزدیک شدن وی به شهر، مردی با انبوهی از خار و خاشاک بر سرش به جلو دوید. با نزدیک شدن ماشین شاه، مرد آن بوته‌ها را به آتش کشیده شد. شاه اتومبیل خود را متوقف کرد و مرد به او گفت که توسط صاحب‌خانه خود بسیار مورد ستم قرار گرفته و موقعیت او و همسایگانش فقر مستمر است. شاه جواب داد که به وضع دهقانان رسیدگی خواهد کرد. در اوایل سال، زمانی که شاه به سمت همدان می‌رفت، گروهی از شاکیان موفق به توقف خودروی سلطنتی شدند. آنها روستاییانی بودند که دو روز در بیرون شهر منتظر مانده بودند تا از تصرف غیر قانونی آب خود توسط روستاییانی که بالاتر از همدان بودند شکایت کنند.

Consul, Sistan and Kain, to Tehran, 8 December 1930, FO371/15341/E606/146/34; Vice-Consul Summerhayes to Dodd, 28 September 1931, FO371/15341/E5391/146/34.

^۳. Seymour to Eden, 4 December 1937, FO371/20835/E7454?909/34.

عشایر بختیاری تحمیل شده بود، اما بسیاری از تفنگ‌ها به جای تسلیم مخفی شده بودند. در تابستان سال ۱۹۳۷ م/۱۳۱۶ ش.، اخبار مربوط به حمله بختیاری‌ها به گروهی از مأموران سرشماری پخش شد. مردان قبیله با ترکه‌های بزرگی که از زمان خلع سلاح شروع به حمل آنها کرده بودند، مقامات را به شدت کتک زدند و مقامات توسط یک دسته ۵۰ نفره از ژاندارم‌ها نجات داده شدند. پس از آن، به نظر می‌رسد که افراد قبیله تفنگ‌هایشان را پس گرفتند و مقامات روستاها را محاصره کردند اما تک‌تیراندازان توانستند مانع دسترسی به دهکده شوند.^۱

ششم

نتیجه

ایران دوران پهلوی اول به طور معمول از طریق چشم‌انداز تلاش‌های دولت‌سازی خود دیده شده است. توجه ویژه‌ای به برنامه کاری نخبگان ملی‌گرا و تعادل مثبت و منفی معطوف شده است. توجه تقریباً منحصراً بر دستور کار نخبگان ملی‌گرا و ترازنامه‌های مثبت و منفی متمرکز شده است که با توجه به ارزیابی موفقیت این نخبگان در تبدیل ایران به یک کشور ملی مدرن از نظر سیاسی مستقل، تهیه شده است. این پذیرش گسترده، در ایران و فراتر از آن، از یک گفتمان ملی‌گرایانه، هم‌ماهیت تأثیر بر فقرای روستایی از تحولات آن دوره و هم واقعیت‌های پایدار مناقشه روستایی را پنهان کرده است.

پس از سال ۱۹۲۱ م/۱۳۰۱ ش. و به‌ویژه پس از تثبیت دیکتاتور سلطنتی نظامی در ۲۷-۱۹۲۶ م/۱۳۰۵-۱۳۰۶ ش.، رضاشاه و حامیانش از این فرصت برای شروع ساخت یک دولت قوی و مستقل استفاده کردند و به این منظور، بسیاری از اصلاحاتی که مدت‌ها توسط روشنفکران اصلاح‌طلب و مشروطه‌خواه مورد حمایت قرار می‌گرفت، انجام شد. رضاشاه، در یک زمینه ایدئولوژیک که تابع ملی‌گرایی سکولار ناشی از الگوهای اروپایی بود و در درون ساختارهای حکومتی اقتدارگرای فزاینده، علیه نفوذ خارجی حرکت کرد، شروع به تأسیس ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای نمود و مجموعه‌ای از سیاست‌های داخلی را با هدف تغییر ایران در امتداد خطوط غربی معرفی کرد.

¹ Mr R.F.G. Sarell, Acting vice-consul, to Watkinson, consul, Shiraz, 26 July 1937, FO371/20835/E6271/904/34.

اصلاحات اراضی، معمولاً نه به خاطر کشاورزان بلکه به عنوان یک اقدام دولت‌سازی، مورد حمایت مشروطه‌خواهان بوده است. با این حال، رضاشاه این قسمت از طرح مشروطه‌خواهان را رد کرد. در واقع سیاست‌های او در تضاد با اصلاحات ارضی بود، به طوری که این اقدامات حقوق مالکیت خصوصی مالکان را روشن و تثبیت کرد و همراه با سیاست‌های اقتصادی کلی رژیم، منجر به تمرکز بیشتر مالکیت شد.^۱

روشن است که نوسازی استبدادی عصر رضاشاه، فقیر روستایی، هم ساکن و هم چادرنشین، را به شدت تحت تأثیر قرار داد. مفاد مذاکرات میان روستاییان و عشایر با خان‌ها و ملاکان آنها مستقیماً تحت تأثیر قوانین ثبت املاک قرار گرفت. با تجاری‌سازی زمین، تشویق مالکان به کسب ارزش افزوده بیشتر از مستأجران و سیاست‌های کلی توسعه مورد پذیرش رژیم و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی آنها در دستور کار اصلاحات نخبگان ملی قرار گرفت. تصمیم دولت برای متمرکز کردن منابع مالی بر روی پروژه‌های معتبر مانند راه آهن ایران به معنای شکست در گسترش خدمات مانند بهداشت و آموزش به روستاها، کشاورزان و عشایری بود که در عوض پرداخت مالیات‌های بسیار افزایش یافته، تقریباً هیچ چیز دریافت نمی‌کردند. با این حال، فقرای روستایی به شیوه‌های مثبت‌تری تحت تأثیر تغییرات این دوره قرار گرفتند. یکپارچگی ملی رو به رشد، تماس میان مناطق روستایی و شهری را افزایش داد، دسترسی به مطبوعات افزایش یافت و زمینه ایدئولوژیک با تحولات ملی و بین‌المللی تغییر کرد.

نه تنها تأثیر سیاست‌های رژیم بر حومه شهر دست‌کم گرفته شده است، بلکه به همان اندازه برخلاف چارچوب‌های اصلی تحقیقی، روشن است که فقرای روستایی در برابر این حمله به استاندارد زندگی و شیوه زندگی خود، منفعل باقی نماندند. طبقات مختلف فقرای روستایی، هم دهقانان و هم عشایر، به جای آنکه خود را در برابر سختی و فشار تسلیم کنند، فعالانه راهبردهای مقاومت را ابداع کردند. چنین استراتژی‌هایی علیه خان‌ها و مالکان خود و علیه دولت جدید، و اغلب علیه قدرت ترکیبی مقامات سنتی و جدید بود. با این حال، فعالیت فقرای روستایی اساساً اغلب دفاعی بود و هدف آن تغییر شرایط مادی نبود، بلکه در جهت از بین بردن تغییراتی بود که به دلیل انتخاب‌های رژیم، مخرب و ناعادلانه تلقی می‌شد.

^۱. Foran [1993: 229].

برای مثال، بسیج ده‌نشینان بختیاری در چهارمحال، در وهله اول، علیه مالکان و خان‌های آنها بود و به نظر می‌رسد که به واسطه ادعای بدیع و تهاجمی خان‌ها بر مالکیت مطلق خود بر این سرزمین تحریک شده باشد. با این حال، اقدام خان‌ها در بیان این اظهارات نتیجه قانون‌گذاری دولت جدید و شخص خود شاه بود. اگرچه رضاشاه از کشاورزان مستأجر حمایت‌های اولیه کرد، اما این کار موقتی و تاکتیکی بود و این سیاست‌های او بود که باعث تشویق فعالیت مالکان شد و جنبش کشاورزان مستأجر سرانجام خود را در مقابل هم‌خان‌ها و هم‌دولت دید و در نهایت توسط ارتش سرکوب گردید. با وجود مخالفت شدید این گروه با حاکمیت و ادعای مالکیت زمین‌داران، به نظر می‌رسد که جنبش نمایندگان چهارمحال اساساً حالت دفاعی داشته است. یکی دیگر از حرکات مشابه مربوط به کشاورزان مستأجر در کرمان بود که نشان می‌دهد این کشاورزان به همان اندازه مشتاق حفاظت از موقعیت نسبتاً ممتاز خود به عنوان دارندگان حقوق نسق در برابر خوش‌نشینان بدون زمین بودند که می‌خواستند با مالکان مبارزه کنند. مورد کرمان مجدداً نشان می‌دهد که جنبش‌های کشاورزان مستأجر در درجه اول به حمایت از موقعیت خود تمایل داشتند و در صورت مواجهه با تقاضا برای بهبود شرایط از یک قشر روستایی حتی تهیدست‌تر از خودشان، در معرض فروپاشی قرار می‌گرفتند. مجدداً به نظر می‌رسد که پیام‌های کوچ‌نشینان در درجه اول دفاعی بوده و برای دفع اقدامات دولت جدید طراحی شده بود و از آنجا که خان‌ها با آن هویت می‌یافتند و به عنوان عوامل دولت عمل می‌کردند، علیه خان‌ها هدایت می‌شدند. عشایر به طور معمول هم از اقدامات خان‌ها در حمایت از حقوق زمین و هم از دولت جدید، به عنوان ضامن این اظهارات و به عنوان حامل تعهدات کاملاً جدید اجتماعی و اقتصادی، نفرت داشتند. اگرچه این قیام‌ها در هیچ کجا به رهبری خان‌های ارشد صورت نگرفته است، اما اغلب پیشنهاد رهبری توسط عناصر نخبه جوان، یا خان‌های جوان، در مورد بختیاری، کلانترها در مورد قشقایی و رهبران رده متوسط بخش‌های قبیله‌ای در مورد خمسه را نشان می‌دهد. همانند کشاورزان مستأجر، این عشایر مقاومت خود را با توسل به عدالت طبیعی و درخواست برای بازگرداندن وضع پیشین، اظهار می‌کردند.

تحول کلیدی در مناطق حومه شهرهای ایران در دوره رضاشاه، تحکیم و رشد املاک بزرگ با اربابان غایب بود؛ روندی که نمونه آن را املاک خود شاه نشان می‌داد. این مسئله به پسر او، محمدرضاشاه، رسید که تحت فشار دولت کبندی در واشنگتن، علی‌رغم احیای مخالفت سیاسی

داخلی، از تمایل خود به از بین بردن موانع سیاسی ارائه شده توسط طبقه مالکان بزرگ و کسب حمایت در میان کشاورزان قدرشناس، از بازگشت به مسئله اصلاحات ارضی خبر داد. بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۱ م. / ۱۳۴۱-۱۳۵۰ ش.، توزیع مجدد مالکیت زمین در ایران رخ داد. تصمیم دولت مبنی بر مداخله در ساختار مالکیت زمین، همان‌طور که در دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. رخ داد، ظهور فعالیت‌های روستایی را برانگیخت و تولید پویا و پویایی را آغاز کرد که تعدادی از موارد تصرف زمین و اخراج مالکان را به وجود آورد.

با این حال، اصلاحات ارضی در هدف سیاسی خود برای تأمین یک پایگاه اجتماعی ثابت در روستاها برای رژیم شاه شکست خورد.^۱ املاک بزرگ از هم پاشیدند و طبقه‌ای از دهقانان صاحب زمین پدید آمدند، ولی بیش از یک میلیون کارگر کشاورزی هیچ زمینی به دست نیاوردند و از کسانی که زمین می‌گرفتند، بیش از ۷۰ درصد کمتر از حد لازم برای امرار معاش به دست می‌آوردند.^۲ زمانی که قدرت سلطنت در سال ۱۹۷۸ م. / ۱۳۵۷ ش. تحت فشار جنبش اعتراضی جمعی شهری شروع به فروریختن کرد، روستاها، به‌ویژه روستاهایی که در نزدیکی شهرها و شهرک‌ها بودند، به درون تحولات انقلابی کشیده شدند. در ماه مارس سال ۱۹۷۹ م. / اسفند ۱۳۵۷ ش.، تنها یک ماه پس از خود انقلاب، گروه‌های روستایی و خوش‌نشین دور جدیدی از مصادره اراضی را آغاز کردند و عملاً در هر استان و در روستاها و مناطق سراسر کشور دست به تصرف زدند. انگیزه برای این سلب مالکیت گاهی توسط فعالان سیاسی خارج از روستا ایجاد می‌شد، گاهی توسط فعالان جوان روستا که در مراکز شهری سیاسی با تجربه شده بودند، اما اکثریت قاطع شرکت‌کنندگان در حملات و تقاضا برای توزیع زمین خود کشاورزان بدون زمین و فقرای روستایی بودند.^۳ در این سال‌های انقلابی، زمینه برای فعالیت تازه فقرای روستایی فراهم شد که بازتابی از جنبش‌های روستایی و عشایری دهه ۱۹۲۰ م. / ۱۳۰۰ ش. بود که روایت پراکنده و قسمت‌بندی شده از آن بازسازی شد.^۴

^۱. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، بهترین تحلیل از اصلاحات ارضی شاه، در Hooglund [۱۹۸۲] یافت می‌شود.

^۲. Bakhsh [1985: 196].

^۳. Bakhsh [1985: 197].

^۴. Gramsci [1971: 54-5].

واژه‌نامه

عدلیه (وزارت عدلیه): وزارت دادگستری سکولار و اصلاح‌شده
آقا: رهبر قبیله، به‌ویژه در میان کردها
امنیه: زاندارمری مضافات شهری
انجمن رنجبر: شورای زحمت‌کشان، یک سازمان دهقانی که در کرمان تأسیس شد.
انجمن: جامعه، مجمع، شورا
بستگان: کسانی که بسته‌کشی دریافت می‌کنند.
بسته‌کشی: سیستم پرداخت‌های نقدی خان‌ها به پیروان خود
بنه: یک گروه کاری روستایی مسئول کشت قطعات مشخص زمین است.
ایل بیگی: منصب ایلخانی
ایلخانی: رئیس ارشد یک قبیله یا یک کنفدراسیون قبیله‌ای
کلانتر: رهبر میان‌رده قبیله‌ای، رئیس یک گروه فرعی قبیله‌ای
خان: رهبر قبیله‌ای
خوش‌نشین: روستاییان فاقد حقوق نسق که معمولاً کارگران عادی هستند.
مجلس: شورای ملی، شورا
نسق: حقی مرسوم برای کشت و زرع زمین
قران: واحد پول قبل از سال ۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۰ ش.
ریال: واحد پولی که در سال ۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۰ ش. جایگزین قران شد.
شب‌نامه: اعلامیه «شبانه»؛ اعلامیه ناسناس که بر روی دیوارهای شهر یا سایر اماکن عمومی منتشر می‌شد.
ستاره بختیاری: سازمان سیاسی که توسط خان‌های جوان بختیاری شکل گرفت.
وقف: خدمات خیریه، معمولاً به شکل زمین
انقلاب سفید: اصطلاحی برای مجموعه‌ای اصلاحات، به‌ویژه اصلاحات ارضی و حق زنان که توسط محمدرضاشاه بین سال‌های ۱۹۶۱ م. / ۱۳۳۹ ش. و ۱۹۶۳ م. / ۱۳۴۱ ش. اجرا شد.

منابع و مأخذ

بیات، کاوه، ۱۳۶۵، *شورش عشایر فارس*، تهران: نقره.
نیک‌زاد، امیرحسین کریم، ۱۳۵۷، *شناخت سرزمین چهارمحال*، اصفهان.

- Abdullaev, Z. Z., 1971, 'Promyshlennost i zarozhdenie rabocheho klasse Irana v kontse xix- nachale xx vv' (Baku, 1963), extracts reproduced in Charles Issawi (ed.), *The Economic History of Iran, 1800–1914*, Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Abrahamian, Ervand, 1982, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Abrahamian, Ervand, 1981, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement in Iran', in Michael E. Bonine and Nikki Keddie (eds.).
- Afary, Janet, 1996, *The Iranian Constitutional Revolution, 1906–1911: Grassroots Democracy, Social Democracy and the Origins of Feminism*, New York: Columbia University Press.
- Amiri, Bahram, n.d., 'Zindiginamah: Hamasah-i Ali Mardan Khan Bakhtiyari', in *Kitab-i Anzan, Vizhah-i Farhang, Hunar, Tarikh va Tamaddun-i Bakhtiyari*, Vol.2, n.p.
- Ashraf, Ahmad, 1991, 'State and Agrarian Relations Before and After the Iranian Revolution, 1960–1990', in Farhad Kazemi and John Waterbury (eds.), *Peasants and Politics in the Modern Middle East*, Miami: Florida International University Press.
- Atabaki, Touraj, 2003, 'Disgruntled Guests: Iranian Subaltern on the Margins of the Tsarist Empire', *International Review of Social History*, Vol. 48, No. 3.
- Bakhash, Shaul, 1985, *The Reign of the Ayatollahs*, London: I.B. Tauris.
- Bakhtiyar, Rawshanak, n.d., 'Zindigi va Marg-i Khan Baba Khan As'ad', *Kitab-i Anzan, Vizhah-i Farhang, Hunar, Tarikh va Tamaddun-i Bakhtiyari*, Vol.1, n.p.
- Bamberg, J. H., 1994, *The History of the British Petroleum Company, Vol. 2: The Anglo-Iranian Years, 1928–1954*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Barkey, Karen, 1994, *Bandits and Bureaucrats: The Ottoman Route to State Centralization*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Beck, Lois, 1986, *The Qashqa'i of Iran*, New Haven, CT, and London: Yale University Press.
- Berkday, Halil and Suraiya Faroqhi (eds.), 1991, 'New Approaches to the State and Peasant in Ottoman History, a special issue of The Journal of Peasant Studies, Vol.18, Nos 3 & 4.
- Blok, Anton, 1972, 'The Peasant and the Brigand: Social Banditry Reconsidered', *Comparative Studies in Society and History*, Vol. 14, No. 4.
- Bonine, Michael E. and Nikki Keddie (eds.), 1981, *Continuity and Change in Modern Iran*, Albany, NJ: State University of New York Press.
- Brass, Tom, 2000, *Peasants, Populism and Postmodernism: The Return of the Agrarian Myth*, London and Portland, OR: Frank Cass.
- Burke III, Edmund (ed.), 1993, *Struggle and Survival in the Modern Middle East*, Berkeley, CA: University of California Press.
- Chaqueri, Cosroe, 1995, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920–1921: Birth of the Trauma*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- Cronin, Stephanie, 1998, 'Writing the History of Modern Iran: A Comment on Approaches and Sources,' *Iran*, Vol. 36.
- Cronin, Stephanie (ed.), 2003, *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921–1941*, London and New York: Routledge Curzon.
- Cronin, Stephanie, 2003a, 'Riza Shah and the Disintegration of Bakhtiyari Power in Iran,' in Stephanie Cronin (ed.) [2003].

- Cronin, Stephanie, 2003b, 'Modernity, Change and Dictatorship in Iran: The New Order and its Opponents, 1927–1929', *Middle Eastern Studies*, Vol.39, No.2.
- Cronin, Stephanie, 2004, 'The Politics of Debt: The Anglo-Persian Oil Company and the Bakhtiyari Khans', *Middle Eastern Studies*, Vol. 39, No. 3.
- Cronin, Stephanie, forthcoming, 'The Tehran Crowd and the Rise of Riza Khan: Popular Protest, Disorder and Riot in Iran, 1921–1925', *International Review of Social History*.
- Digard, Jean-Pierre, 1987, 'Jeux de Structures: Segmentarite' et pouvoir chez les nomades Baxtyari d'Iran', *L'Homme*, Vol. 27, No. 2.
- Ferrier, R. W., 1982, *The History of the British Petroleum Company*, Vol. 1: The Developing Years, Cambridge, Cambridge University Press.
- Foran, John, 1993, *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*, Boulder, CO: Westview Press.
- Fox, A., 1997, 'Rumour, News and Popular Political Opinion in Elizabethan and Early Stuart England', *Historical Journal*, Vol. 40, No. 3.
- Garthwaite, Gene R., 1983, *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Goldstone, Jack A. (ed.), 1986, *Revolutions: Theoretical, Comparative and Historical Studies*, San Diego: Harcourt Brace Jovanovich.
- Gramsci, Antonio, 1971, *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci* (ed. and trans. by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith), London: Lawrence & Wishart.
- Guha, Ranajit, 1982, *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Delhi: Oxford University Press.
- Gupta, Dipankar, 2001, 'Everyday Resistance or Routine Repression? Exaggeration as Strategem in Agrarian Conflict', *The Journal of Peasant Studies*, Vol. 29, No. 1.
- Hakimian, Hassan, 1985, 'Wage Labour and Migration: Persian Workers in Southern Russia, 1880–1914', *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 17, No. 4.
- Hakimian, Hassan, 1988, 'The Impact of the 1970s Oil Boom on Iranian Agriculture', *The Journal of Peasant Studies*, Vol. 15, No. 2.
- Hobsbawm, Eric, 1969, *Bandits*, London: Weidenfeld & Nicolson.
- Hooglund, Eric, 1982, *Land and Revolution in Iran, 1960–1989*, Austin, TX: University of Texas Press.
- Karshenas, Massoud, 1990, 'Oil Income, Industrialization Bias, and the Agricultural Squeeze Hypothesis: New Evidence on the Experience of Iran', *The Journal of Peasant Studies*, Vol. 17, No. 2.
- Kazemi, Farhad and Ervand Abrahamian, 1978, 'The Non-revolutionary Peasantry of Modern Iran', *Iranian Studies*, Vol. 11.
- Kazemi, Farhad and John Waterbury (eds.), 1991, *Peasants and Politics in the Modern Middle East*, Miami: Florida International University Press.
- Keddie, Nikki, 1960, *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran*, Claremont Asian Studies, No. 8.
- Kemal, Yashar, 1961, *Memed, My Hawk* (trans. by Edouard Roditi), London: Harvill Press.
- Kemal, Yashar, 1968, *Anatolian Tales*, London: Collins and Harvill.

- Kumar, Arun, 2000, 'Beyond Muffled Murmurs of Dissent? Kisan Rumour in Colonial Bihar', *The Journal of Peasant Studies*, Vol. 28, No. 1.
- Lambton, Ann K. S., 1953, *Landlord and Peasant in Persia*, London: Oxford University Press.
- Loeffler, Reinhold, 1978, 'Tribal Order and the State: The Political Organization of Boir Ahmad', *Iranian Studies*, Vol. 11.
- Majd, Mohammad Gholi, 2000, *Resistance to the Shah: Landowners and Ulama in Iran*, Gainesville: University Press of Florida.
- Marx, Karl, 1973, 'The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte', *Surveys from Exile* (ed. and intro. by David Fernbach), London: Penguin Books.
- Millsbaugh, A. C., 1925, *The American Task in Persia*, London: T. Werner Laurie.
- Moghadam, Fatemeh E., 1996, *From Land Reform to Revolution: The Political Economy of Agricultural Development in Iran*, London: I.B. Tauris.
- Najmabadi, Afsaneh, 1987, *Land Reform and Social Change in Iran*, Salt Lake City: University of Utah Press.
- Najmabadi, Afsaneh, 1998, *The Story of the Daughters of Quchan: Gender and National Memory in Iranian History*, Syracuse, NY: Syracuse University Press.
- Oehler, Julie, 1993, 'Bibi Maryam: A Bakhtiyari Tribal Woman', in Edmund Burke III (ed.) [1993].
- Olson, Roger T., 1981, 'Persian Gulf Trade and the Agricultural Economy of Southern Iran in the Nineteenth Century', in Michael E. Bonine and Nikki Keddie (eds.) [1981].
- Reid, James J., 1981, 'Rebellion and Social Change in Astarabad, 1537-1744,' *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 13, No. 1.
- Safizadeh, Fereydoun, 1991, 'Peasant Protest and Resistance in Rural Iranian Azerbaijan', in Farhad Kazemi and John Waterbury (eds.) [1991].
- Scott, James C., 1976, *The Moral Economy of the Peasant*, New Haven, CT and London: Yale University Press.
- Scott, James C., 1985, *Weapons of the Weak: Everyday Forms of Peasant Resistance*, New Haven, CT and London: Yale University Press.
- Shagan, Ethan H., 2001, 'Rumours and Popular Politics in the Reign of Henry VIII', in Tim Harris (ed.), *The Politics of the Excluded, c1500-1850*, Basingstoke: Palgrave.
- Tapper, Richard, 1997, *Frontier Nomads of Iran: A Political and Social History of the Shahsevan*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Thompson, E. P., 1975, 'The Crime of Anonymity', in D. Hay, et al. (eds.), *Albion's Fatal Tree: Crime and Society in Eighteenth Century England*, New York: Pantheon Books.
- Warriner, Doreen, 1969, *Land Reform in Principle and Practice*, Oxford: The Clarendon Press.
- White, L., 1994, 'Between Gluckman and Foucault: Historicizing Rumour and Gossip', *Social Dynamics*, Vol. 20.
- Wolf, Eric, 1986, 'Peasant Rebellion and Revolution', in Jack A. Goldstone (ed.).
- Yang, A. A., 1987, 'A Conversation of Rumours: The Language of Popular Mentalities in Late Nineteenth Century Colonial India', *Journal of Social History*, Vol. 2.